

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ♥ ۳

انواع و اوصاف قلب در قرآن



- سرشناسه : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶
- عنوان : انواع و اوصاف قلب در قرآن /
- مشخصات نشر : انتشارات تدین، ۱۳۹۸.
- مشخصات ظاهری : ۱ ج (بدون شماره گذاری)؛ ۲۲×۲۲ س.م.
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۶-۴۳۴-۹
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- رده بندی کنگره : BP۱۰۴ / ق ۸ ز ۱۳۹۸
- رده بندی دیویی : ۱۵۹/۲۹۷
- شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۹۶۴۳۶
- چاپ سوم : ۱۴۰۱
- قیمت : ۶۰.۰۰۰ تومان
- طرح جلد : بهار حیدری آرام (نوهی عزیزم)
- چاپ و صحافی : فراز اندیش سبز
- آدرس نویسنده : m5736z.blog.ir لطفا پیام ارسال نمایید
- آدرس کتاب های منتشر شده: zarepoorketab.blog.ir



فهرست

مقدمه نویسنده

۱. قلب مومن
 ۲. قلب سلیم
 ۳. قلب مُنیب
 ۴. قلب مهدی
 ۵. قلب محبت
 ۶. قلب مطمئن
 ۷. قلب وَجَل
 ۸. قلب آزموده
 ۹. زینت شده
 ۱۰. قلب ایمن.
 ۱۱. قلب تقیّ
 ۱۲. قلب حیّ و بیدار
 ۱۳. قلب آرام گرفته
 ۱۴. قلب مانوس و الفت گرفته.
 ۱۵. قلب پذیرش وحی
 ۱۶. قلب مریض
 ۱۷. قلب مریب
 ۱۸. قلب غافل
 ۱۹. قلب غلف
 ۲۰. قلب قفل شده
 ۲۱. قلب زائغ
 ۲۲. قلب قاسی
 ۲۳. قلب مختوم
 ۲۴. قلب اُعمی
 ۲۵. قلب غلیظ
 ۲۶. قلب متکبر
 ۲۷. قلب آثم
 ۲۸. قلب لاهی
 ۲۹. قلب زنگار زده و آلوده
 ۳۰. قلب متعصّب
 ۳۱. قلب بیمناک
 ۳۲. قلب برگردانده شده
 ۳۳. قلب نفرت انگیز
 ۳۴. قلب پوشیده شده
 ۳۵. قلب مهر زده
 ۳۶. قلب پراکنده و پوشالی
 ۳۷. دو قلب در یک کالبد
 ۳۸. قلب لجوج و تعمدی
 ۳۹. قلب (جان) به لب رسیده
 ۴۰. قلب (جان) به لب رسیده (۲)
 ۴۱. قلب مؤاخذه شونده
 ۴۲. قلب فاسق
 ۴۳. نادان
 ۴۴. قلب ناآگاه
 ۴۵. قلب دو رو
 ۴۶. قلب پیامبر
 ۴۷. قلب مضطرب
 ۴۸. قلب با حسرت
 ۴۹. قلب با توقع
 ۵۰. قلب منافقان
- نکته پایانی قلب مومن و قلب

مقدمه نویسنده ❖

مراد از قلب در قرآن، روح و مرکز ادراکات است. واژه‌ی قلب بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم ذکر شده است. در موارد متعددی که کلمه قلب در قرآن به کار رفته، مفاهیمی؛ نظیر تفکر، ایمان، درک عواطف و احساسات به آن نسبت داده شده است.

در این موارد شاید بتوان ادعا نمود که این مفاهیم هیچ سنخیتی با قلب جسمانی یعنی «قلب صنوبری که در گوشه چپ سینه قرار گرفته است»، ندارند. قلب انسان، متغیر و تأثیرپذیر است. لذا مؤمنان اینچنین در قنوت نماز دعا می‌کنند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بار پروردگارا، دل‌های ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی و به ما از لطف خود رحمتی عطا فرما، که تویی بسیار بخشنده (سوره آل عمران)

امام کاظم علیه السلام در تبیین آیه ی ۸ سوره ی آل عمران که مطرح شد، می‌فرماید: خداوند از مردم صالحی حکایت می‌کند که در نیایش گفته اند: لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا «خدایا دل‌های ما را منحرف مکن پس از این که هدایت‌مان کردی»؛ زیرا آنان می‌دانند که این احتمال همیشه وجود دارد که دل به بیماری مبتلا شود و به کوری قبل از هدایت الهی بازگردد.

راسخان در علم و مردم صالح ژرف اندیش، که از مشکلات راه حق و سختی‌های ادامه دادن این راه باخبرند و از خطر انحراف بیمناک، پیوسته از خدا می‌خواهند

که پس از این که آنان را هدایت کرده، به راه خود و اسلام و انقلاب اسلامی آورده است، آنان را در این راه ثابت قدم بدارد تا مبادا شیطان و هوای نفس، ایشان را از این راه منحرف کند.

قلب در اصطلاح قرآن، هم مرکز معرفت انسان است و هم مرکز احساسات و عواطف. جای یقین، ایمان، محبت، بغض، کینه، ترس، امید و ... قلب است. قلب را به این دلیل قلب می گویند که علی الدوام دچار تحول و دگرگونی می شود. دگرگونی شرایط، دگرگونی قلب را هم به دنبال دارد. اگر در چنین ظرفی ایمان وجود داشته باشد باید آن احساس که لازمه ایمان است، به موقع پدید بیاید. دگرگونی قلب یعنی حالات مختلف آن مثل سلامت، مریضی، انحراف و ... سایر مواردی که در قرآن ذکر شده است؛ مثلاً در قرآن داریم گاهی قلب مضطرب است، گاهی مریض است، گاهی گرفتار قساوت است یا دچار فشردگی و تنگی است، گاهی دچار انحراف است و یا گرفتار زنگار است. اینها حالاتی است که بر قلب عارض می شود.

اگر انسان واقعاً کسی را دوست داشته باشد و اتفاقاً به یاد او بیفتد یا کسی نامش را بیاورد، تغییر حالی در انسان پیدا می شود. یکی از مصادیق مهم این قاعده، یاد خداست. کسانی که خدا را به عنوان یک عظمت بی نهایت می شناسند و این معرفت در دلشان وجود دارد، بسته به درجه معرفتشان، به هنگام یاد خدا حالشان تغییر می کند.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد» مصداق عینی برای درمان افسردگی و ناامیدی است احساس تنهایی و بی‌پناهی، وحشت و اضطراب از آینده مجهول، دلهره از عدم موفقیت در شئون مختلف زندگی از جمله در تحصیل، شغل، نحوه کار، انتخاب همسر و زندگی مشترک و نحوه زندگی خانوادگی، وضعیت تحصیل فرزندان و آینده آنان و ... از نشانه‌های افسردگی است. چنانچه بتوان از راه صحیح با این دلهره‌ها برخورد کرد، زندگی سعادت‌مندانه هر انسانی تضمین شده است. ایمان و توکل به خدا بهترین درمان برای افسردگی است.

آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیه سالم می‌خواهد تا چه رسد به وحی که عالی‌ترین مقام است پس مواظب قلب‌های پاکمان باشیم.

در این کتاب واژه‌ی قلب که در قرآن کریم اشاره شده و تحت شرایطی در انسان با توجه به روحيات و صفاتش دگرگون شده و در افراد پاک به صورت قلب سالم و در افراد ناپاک به صورت قلبی بیمار و مریض و با توضیحات آیه مربوطه و ترجمه آیات به نظم آورده شده است.

محمود زارع پور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بخش اول قلوب سالم : ۱ . قلب مؤمن ♥

و آن دلی است که ایمان در آن لانه کرده و در لقلقه ی زبان نیست (تفاوت
مسلمان با مومن)

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ؛

بگفتند اعراب ما مؤمنیم	حجرات ۱۴	قدم در ره ربّ خود می زنیم
بگو چونکه ایمانتان سوی قلب		نگردیده وارد هنوزست قلب
و لیکن بگوئید ما مسلمیم		بر ایمان یزدان نهاده دلیم
چو طاعت نمائید بی ادعا		زیزدان خویش و رسول خدا
نکاهد از اعمالتان هیچگاه		ببخشاید اعمالتان را اله
همانا غفورست پروردگار		رحیم است بر بندگان کردگار

شان نزول: جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سال های قحطی و خشکسالی وارد «مدینه» شدند و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادتین بر زبان جاری کرده، به پیامبر گرامی گفتند: طوائف عرب بر مرکب ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدمیم و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر اکرم متّ بگذارند.

آیات فوق، نازل شد و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است و ایمان در اعماق قلبشان نیست! به علاوه، اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر خاتم بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده است.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است. گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است. اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.

فرق اسلام و ایمان : در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته است. طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او .

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان حتماً از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود. این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی آمده: **الإسلامُ علانیةً، و الإیمانُ فی القلب** اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است. در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار

توأم با عمل معرفی شده الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل
هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست .

ایمان آن است که در دل ساکن شود، زیرا در ادامه آیه داریم، اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند و **إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا** چرا که خداوند غفور و رحیم است **ان الله غفور رحيم** می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است.

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست. در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هائی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است. نشانه دوم جهاد با اموال. و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جان ها) است. به این ترتیب اسلام به سراغ روشن ترین نشانه ها رفته است : ایستادگی و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر. چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند. چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود. در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمردند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگام ترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار ببریم معلوم نیست از انبوه میلیون ها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟

۲. قلب سلیم ♥

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

و آن قلبی است خالص برای خدا و خالی از کفر و نفاق و هرگونه پستی.

مگر کسی که با روح و قلب پاک به سوی خدا آید. (شعراء ۱۸۹)

همانا کسی خیر خواهد زرب که با قلب پاکش بکرده طلب

حدیث: قلب سلیم، قلبی است که در آن شرک نباشد. در هر صورت اموال و

اولادی به انسان سود می‌رسانند که تبدیل به باقیات صالحات شده باشند.

«قَلْبٍ سَلِيمٍ»: دل سالم از بیماری کفر و نفاق و ریا. قرآن «قلب سلیم» را مطرح

می‌کند که هیچ یک از عیوب در آن نیست، هم پاک است و هم نرم و پرعطوفت،

هم سالم است و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق و از آن به عنوان حرم خدا در

روایات توصیف شده است.

قلب سلیم در مقابل قلب مریض است. قلب سلیم، قلب مؤمن است.

امام صادق (علیه السلام): قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر

از او در آن نباشد. بند و بست‌های دنیوی در قیامت بی‌اثر است و جز قلب پاک،

هیچ چیز کارایی ندارد... روح پاک، روحی است که از وابستگی به دنیا و آلودگی به

شرک، کفر، نفاق، تکبر و همه‌ی امراض قلبی پاک باشد چون خداوند درباره‌ی

منافقان می‌فرماید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

ویژگی های قلب سلیم

(الف) قلبی که جز خدا در آن نیست. «لیس فیہ احد سواہ»
(ب) قلبی که پیرو راهنمای حقّ، توبه کننده از گناه و تسلیم حقّ باشد.
(ج) قلبی که از حبّ دنیا، سالم باشد.
(د) قلبی که با یاد خدا، آرام گیرد.
(ه) قلبی که در برابر خداوند، خاشع است. البتّه قلب مؤمن، هم با یاد خداوند آرام می گیرد و هم از قهر او می ترسد. اذا ذُکِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ همانند کودکی که هم در کنار پدر و مادر آرامش دارد و هم از آنان حساب می برد.
(و) قرآن درباره روز قیامت می فرماید: یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ اتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ روزی که مال و فرزند به درد انسان نمی خورد و تنها وسیله نجات او قلب سلیم است.

برای آشنایی و شناخت قلب سالم و روح پاک، ابتدا شناخت بیماری های آن و دوری از آن ها لازم است، یعنی قلب سلیم، ثمره جهاد اکبر و مبارزه با نفس و امراض نفسانی است. لذا قرآن درباره منافقان و شهوت رانان و بهانه گیران با جمله فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ از نداشتن قلب سالم آنان سخن به میان آورده است.

مرحوم نخودکی با اشاره به اینکه عموماً سلامت جوارح آدمی جز با سلامت قلب، حاصل نمی شود، معتقد بود: قلب در حقیقت، فرمانروای بدن است و سلامت و بیماری آن از اعمال جوارح ظاهر می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: **الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ** یعنی: آدمی و شخصیت او پشت زبانش پنهان است که مدار انسانیت به نفس است و خاموش نشسته و کفر و ایمان، صلاح و فساد، زهد و حرص، و تواضع و تکبرش پنهان و مستور است.

اما چون به سخن آمد، حالش معلوم و آشکار می‌گردد. مرحوم نخودکی اصفهانی با بیان اینکه اهل ظاهر جز ظاهر را در نمی‌یابند ولی اهل باطن، امور باطنی را نیز درک می‌کنند به حدیثی از امیرالمؤمنین اشاره کرده که فرموده‌اند:

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ یعنی از هوشیاری اهل ایمان اندیشه کنید که مؤمن به نور خداوند می‌نگرد

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: **مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ ؛** هیچ کس نیست امری در دل خود پنهان دارد مگر آنکه خداوند آن را در گفتار ناخودآگاه و در صفحه رخسارش هویدا و آشکار خواهد کرد، بیان می‌دارد.

این سخن، موعظه‌ای بزرگ است به جهت اینکه امری را در قلب خود، پنهان نداریم که شناخت آن از گفتارمان که خود ترجمان قلب است، ظاهر گردد. چه بسا که در مجلسی وقتی ذکر حق به میان می‌آید، بعضی گرفته و ملول می‌شوند و چون صحبت دنیا می‌شود مسرور و مبتهج می‌گردند و آثار بشاشت در صورتشان ظاهر می‌شود.

۳. قلب مُنیب

و آن قلبی که در حال بازگشت و توبه به سوی خدا . و ثابت و پابرجاست بر

طاعت خدا. مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (ق/۳۳)

هرآن کس که از ایزد مهربان باخلاص ترسید اندر نهان

به قلبی پریشان دلی پرخشوع به درگاه او آمدی با خضوع

واژه «منیب» از انابه در لغت به معنی برگشتن به سوی خدا با توبه و اخلاص در عمل و در اصطلاح قرآن یعنی شخص همیشه متوجه خدا گردد، و به طاعت او رو آورد، و از هر گناه و لغزشی توبه نماید و این حال را تا پایان عمر ادامه و وارد محشر گردد.

تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان، اشاره به این است که آنها با اینکه خدا را هرگز با چشم نمی بینند از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می آورند، ایمانی توأم با احساس مسئولیت کامل. آنها نه فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی شوند.

این خوف و خشیت سبب می شود که قلب آنها منیب باشد، علت عمده سلیم بودن قلب، منیب بودن آن است عوامل دیگری از جمله علاقه، محبت شدید به خدای متعال و... نقش دارند.

انسان برای اینکه راه بازگشت و توبه به درگاه الهی را همواره به روی خود باز نگه دارد باید به قلب خود توجه کند چراکه از جمله راههای رستگاری انسان در قلب او نمود پیدا می کند.

قلب منیب، آن است که بعد از توجّه به انحراف و خلاف، توبه و انابه کرده، به سوی خدا باز گردد. از ویژگی بارز آن، تغییر حالات در رفتار و گفتار انسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : از خداوند در نهان چنان بیمناک باش که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

سپس فرمود: (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ) سرچشمه انابه به درگاه خدا، معرفت مقام الهی و خشیت از اوست.

۱- رحمت الهی، نباید عامل غرور گردد، بلکه باید همواره دغدغه و خشیت داشت. خشیت به آن ترسی گفته می شود که برخاسته از معرفت و عظمت خدا باشد.

۲- اگر از ترس جریمه، آبروریزی، انتقاد مردم، کم شدن مزد و ... حریم نگاه داشتیم، چندان ارزشی ندارد، ترس از خدا در نهان، نشانه‌ی خشیت است. خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

۳- متقی منحصر کسی نیست که هرگز گناه نمی کند، بلکه کسی که اگر لغزشی پیدا کرد به طور جدّی توبه می کند و دارای قلب و روح منیب است نیز متقی می باشد. لِلْمُتَّقِينَ ... لِكُلِّ أَوَّابٍ ... خَشِيَ ... بِقَلْبٍ مُنِيبٍ در مقابل قلب های سالم مومنان،

خداوند در آیات قرآن، نه صفت برای قلب کفّار بیان کرده است :

(الف) انکار حقایق. قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ (ب) تعصّب نابجا. فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ
(ج) انحراف و گمراهی صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

(د) سنگدلی و قساوت قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبَهُمْ (ه) بی خاصیتی و مرگ. لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى
(و) آلودگی و زنگار. بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

(ز) بیمار و مریض. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

(ح) کوردلی و نفهمی. طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ (ط) کم ظرفیتی. يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

شرح صدر و ضيقاً حَرَجًا دو مقوله معنوی هستند ولی بالا رفتن در آسمان امری
مادی است؟

خدا برای ما تشبیه لطیفی از احوال کافران لجوج آورده که بسیار پر معناست.

با مطالعه در جو زمین به درک مناسب تری از تشبیه صورت گرفته در يَجْعَلُ صَدْرَهُ
ضَيِّقًا میرسیم.

لایه های آسمان که اتمسفر یا جو خوانده شده، تحت شرایط جغرافیایی تغییر
میکند، در اینجا فشار در قفسه سینه است که قلب را می فشرد.

افرادی که واقعا معاند با دین الهی هستند از مشاهده گرایش مردم به دین حق،
سخت ناراحت و عصبانی می شوند و چنان تنگدلی و فشاری بر آنان حادث می شود
که گویی می خواهند در آسمان بالا رفته و به جو رسیده است.

۴. قلب مَهْدی ♥

و آن قلبی است تسلیم امر خدا و هدایت شده، و راضی به قضا و قدر پروردگار
مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
(تغابن ۱۱)

نه رنجی بیاید نه فقر و بلا مگر تحت فرمان یکتا خدا

پس آن کس که مؤمن بگردد به وی رضای خدا را بجوید زپی

خدا قلب او را به تسلیم و خواست هدایت نماید که راهی سزاست

خدا هست دانا به هر چیز هست عنان جهان را گرفته به دست

انسان مؤمن، چون به علم و حکمت و رحمت خدا ایمان دارد، می‌داند که بدون دلیل و حکمت و عدالت، به کسی مصیبتی نمی‌رسد و هر مصیبتی، یا نتیجه عمل خود انسان است و یا اسباب آزمایش و امتحان برای رشد و کمال.

نمونه هدایت قلب که مایه آرامش مؤمنان مصیبت زده می‌شود، در سوره بقره آمده
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره ۱۵۶) ... أُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

کسانی که هنگام برخورد با مصیبت می‌گویند: ما برای خدائیم و بسوی او
بازمی‌گردیم، آنان علاوه بر دریافت صلوات و رحمت الهی، هدایت یافتگان واقعی
هستند.

ایمان که یک امر درونی است، اگر در انسان جای بگیرد باعث هدایت یابی قلب

می‌شود و اگر روح و قلب انسان هدایت شود، رفتار و گفتارش نیز هدایت شده است.

۱. ایمان، سبب جلب رحمت و هدایت ویژه الهی، در برابر مصیبت‌ها می‌گردد **يَهْدِ قَلْبَهُ**

۲. دریافت الطاف الهی براساس گامی‌ست که خود انسان برمی‌دارد ...

هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا! و هرکس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند؛

منظور این است که خداوند را در قلب خویش تصدیق کند، و هنگامی که خداوند قلب او را روشن سازد و هدایت را اختیار کند، خداوند هدایتش را افزون می‌کند.



۵. قلب مُخِبِتِ ♥

و آن قلبی است فروتن و آرام به ذکر خدا، که باعث هدایت انسان به صراط مستقیم می شود. وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حَج ۵۴.

هرآن کس که قلبش ز دانش پُر است که با علم و با معرفت دمخورست
بداند که قرآن ز یکتا خدا فرود آمده بر تو ای مصطفی
بگردند مؤمن به آیات آن همی خاشع آیند در قلب و جان
هدایت کند مؤمنان را به راست به شایسته راهی که راه خداست

آخبات به معنی زمین نرم و وسیع و به معنای خضوع و تسلیم نیز آمده.

چرا که چنین زمینی هم برای گام برداشتن اطمینان بخش است، و هم در برابر رهروان، خاضع و تسلیم. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. در برابر پروردگارشان فروتن باشند.

مؤمنان و کسان نیکوکار که تواضع کنند بر دادار

القائات شیطان، در برنامه‌های انبیا و نسخ آنها از طرف خدا (وسیله‌ی آزمایش برای بیماردلان و سنگدلان)

- (خنثی شدن القائات شیطان)، سبب نورانیت دل و ایمان اهل علم و آگاهی است. علم آنست که به انسان قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد.

القای شیطانی برای افراد سنگدل فتنه ولی برای اهل علم، کلید شناخت. قلب محبت یکی از ویژگی‌های اصلی قلب سالم، تواضع نسبت به خداست.

۶. قلب مُطمئن

و آن قلبی است که با یاد خدا و نامش به آرامش می رسد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد ۲۸)

همان مردمانی که بر کردگار
بیارند ایمان و دار القرار
که دل‌های آنها به یاد خدا
همی گیرد آرام و یابد صفا
همانا بدانید یاد خداست
که آرام دل‌ها و رمز شفاست

یاد خدا تنها به ذکر زبانی نیست، اگر چه یکی از مصادیق روشن یاد خداست، زیرا آنچه مهم است یاد خدا بودن در تمام حالات خصوصاً در وقت گناهست.

برکات یاد خدا

(الف) یاد نعمت‌های او، عامل شکر اوست.

(ب) یاد قدرت او، سبب توکل بر اوست.

(ج) یاد الطاف او، مایه محبت اوست.

(د) یاد قهر و خشم او، عامل خوف از اوست.

(ه) یاد عظمت و بزرگی او، سبب خشیت در مقابل اوست.

(و) یاد علم او به پنهان و آشکار، مایه حیا و پاکدامنی ماست.

(ز) یاد عفو و کرم او، مایه امید و توبه است.

(ح) یاد عدل او، عامل تقواست.

انسان، بی نهایت طلب است و کمال مطلق می‌خواهد، ولی چون هر چیزی غیر از خدا محدودست و وجود عارضی دارد، دل را آرام نمی‌گرداند.

در مقابل کسانی که با یاد خدا آرامش می‌یابند، عده‌ای هم به متاع قلیل دنیا راضی می‌شوند **رضوا بالحياة الدنیا و اطمأنوا**

۱- نشانه انابه واقعی، ایمان و اطمینان به خداست. «من اناب، الذین امنوا...»

۲- ایمان بدون اطمینان قلبی، کامل و کارساز نیست. «امنوا و تطمئن قلوبهم»

۳- یاد خدا با زبان کفایت نمی‌کند، اطمینان قلبی هم می‌خواهد.

۴- تنها یاد خدا، مایه‌ی آرامش دل می‌شود. «بذکر الله تطمئن القلوب»

امروزه دارندگان زر و زور و تزویر بسیارند ولی از آرامش لازم خبری نیست.

یکی از شایع‌ترین بیماری‌های قرن حاضر، اضطراب و افسردگی است. برای این بیماری علائمی همچون انزوای طلبی و افسردگی، در خود فرورفتن، خودکم‌بینی و بیهوده‌انگاری است.

- شخص مضطرب از شروع در کارها نگران است و احساس ترس و تنهایی می‌کند.

- شخص مضطرب نگران آنست که آینده چه خواهد شد. این حالت را می‌توان با توکل بر خدا و پشتکار درمان کرد.

- چون در بعضی کارها ناکام شده است، نگران است که شاید در تمام امور به این سرنوشت مبتلا شود.

- چون بر افراد و قدرت‌های ناپایدار تکیه دارد، با تزلزل آنها دچار اضطراب می‌شود. و خلاصه اموری همچون عدم قدردانی مردم از زحمات آنها، گناه، ترس از مرگ تلقین‌های خانواده به اینکه نمی‌دانی و نمی‌توانی، قضاوت‌های عجولانه، توقّعات

ناجبا و تصوّرات غلط، علت بسیاری از افسردگی‌ها و اضطراب‌ها می‌باشد که با یاد خدا و قدرت و عفو و لطف او می‌توان آنها را به آرامش و شادابی مبدل ساخت.

نماز، ذکر الهی و مایه آرامش است. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

به واسطه ذکر و یادی که خدا از شما می‌کند، دل‌هایتان آرام می‌گیرد، یعنی اگر بدانیم خداوند ما را یاد می‌کند و ما در محضر او هستیم، دل‌هایمان آرامش می‌یابد.

چنانکه حضرت نوح (علیه السلام) به واسطه کلام الهی آرام گرفت

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا (و به دستور ما و زیر نظر ما آن کشتی را بساز و در باره کسانی

که ستم کردند، با من سخنی به وساطت مگو که آنان غرق شدنی هستند)

و امام حسین (علیه السلام) به هنگام شهادت علی اصغرش با عبارت:

هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر

خداست. این آرامش را ابراز فرمود و یا در دعای عرفه آمده: يَا ذَاكَرَ الدَّاكِرِينَ .

اطمینان قلبی و حضرت ابراهیم علیه السلام یعنی فکر انسان بر چیزی که باور

دارد آرام گیرد و به خود تردید راه ندهد گاهی هدف از اطمینان قلب، اعتماد در کار

و یا توقع امید فراوان به آن است. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ

أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَظْمَنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ

اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

خدا گفت باور نداری مگر؟ بقره ۲۶۰ بگفتا یقین دارم ای دادگر

ولی مطمئن تر کنم بیشتر به قلبم ببخشای نوری دگر

و (بیاد آور) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: چرا، ولی برای آنکه قلبم آرامش یابد. (خداوند) فرمود: چهار پرنده (طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ) را بگیر و آنها را نزد خود جمع و قطعه قطعه کن (و درهم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آنها را قرار ده، آنگاه پرندگان را بخوان، به سرعت بسوی تو بیایند و بدان که خداوند توانای حکیم است.

تنها از یگانه ابر مرد تاریخ پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یعنی علی (علیه السلام) فرمود: اگر پرده‌ها کنار روند، بر یقین من افزوده نمی‌شود. ولی سایر مردمان همه دوست دارند که شنیده‌ها و حتی باورهای خود را به صورت عینی مشاهده نمایند. چنانکه همه می‌دانند قند را از چغندر می‌گیرند، ولی دوست دارند چگونگی آن را مشاهده کنند.

در تفاسیر: حضرت ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده و قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی و پرندگان و حیوانات از هر سو آن را طعمه‌ی خود قرار داده‌اند. با خود گفت: اگر این اتفاق برای انسان رخ دهد و ذرات بدن انسان پخش شود، در قیامت آنها چگونه یکجا جمع و زنده می‌شوند. لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه‌ی زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خدا نیز با این نمایش، ابراهیم را به نور یقین و اطمینان رهسپار نمود.

۱. زنده کردن مردگان، از شئون ربوبیت خداست. رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي
۲. برای آموزش عمیق، استفاده از نمایش و مشاهدات حسی لازم است. اَرِنِي

۷. قلب و جل

و آن قلبی که ترسان و لرزان است چراکه اعمال خود را در مقابل عظمت و بزرگی خدا، نا چیز می بیند. از صفات مومنین خالص: **وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ** (مومنون ۶۰)

هرآنچه بود شرط بر بندگی
عمل می نمایند در زندگی
بترسند در دل ز روز لقا
ز روزی که آیند نزد خدا

از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده: این آیات درباره امیرالمومنین علی (علیه السلام) و فرزندان او نازل گردیده است (البرهان فی تفسیر القرآن).
وَجِلَةٌ: اضطراب و نگرانی يُؤْتُونَ مَا آتَوْا: می دهند و عطاء می کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است.

در احوالات بزرگان می توان دید هر مقدار آگاهی و ایمان بالاتر است افتاده تر و خشوع و خشیت آنان نسبت به عظمت خدا نزد مردم، بیشتر است.
در عصر حاضر امام خمینی، علامه طباطبایی، آیت الله قاضی شهید محراب، آیت الله دستغیب شهید محراب، رجب علی خیاط و...

تکامل معنوی انسان در چند مرحله صورت می پذیرد که در این آیات مطرح شده است:

مرحله ی اول- علم و شناختی که مایه ی خشیت شود «مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ»
مرحله ی دوم- ایمان عمیق و دائمی به آنچه درک کرده است. «يُؤْمِنُونَ»

مرحله‌ی سوم- دوری از انواع شرک‌ها، مخفی و آشکار «لَا يُشْرِكُونَ»
 مرحله‌ی چهارم- انفاق از آنچه خدا عطا نموده است. «يُؤْتُونَ...»
 مرحله‌ی پنجم- مغرور نشدن و دغدغه داشتن که مبادا کارم ناقص یا عملم مردود
 یا وظیفه‌ام چیزی دیگری باشد و در قیامت پاسخ‌گو نباشم. «قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ»
 ۱- به انفاق خود مغرور نشویم. «يُؤْتُونَ... وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ»
 ۲- ترس مؤمن از خداوند به خاطر حضور او در محضر پروردگار در روز قیامت
 است. «وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»

آیه دیگر

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ
 إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود،
 دل هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هرگاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود،
 ایمانشان را می‌افزاید و تنها برپروردگارشان توکل می‌کنند. (انفال ۲)

کسی هست مؤمن که چون در میان	رود نام و ذکر خدای جهان
هراسان بگردد دلش ز آن کمال	که دارد همی ایزد ذوالجلال
بر آنها چو خوانند آیات رب	فزون گردد ایمانشان در طلب
در انجام هرگونه اعمال و کار	توکل نمایند بر کردگار

وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَتَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ با هم منافاتی ندارد، زیرا در یک جا ترس از عظمت خداست. و در جای دیگر اطمینان داشتن به خدا. چنانکه در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: کسانی که از خداوند خشیت دارند و با خواندن یا شنیدن قرآن پوست بدنشان می‌لرزد، پس از مدتی آرام شده، دل هایشان نرم می‌شود.

آری، یاد قهر و عقاب الهی دل مؤمن را می‌لرزاند و با یاد لطف و مهر الهی، دلش آرام می‌گیرد، همچون کودکی که از والدین خود، هم می‌ترسد و هم به آنان دلگرم است. وجل، به حالت اضطراب و خوف و ترس انسان گفته می‌شود که گاهی به خاطر درک مسئولیت‌ها و احتمال عدم انجام وظایف است و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و هیبت الهی است.

لذا در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، تنها بندگان عالم و آگاه، از خداوند خشیت دارند.

۱. آنکه با شنیدن ندای اذان و آیات الهی بی‌تفاوت باشد، باید در ایمان خود شک کند.

۲. ذکر خدا از سوی هرکس که باشد، در مؤمن اثر می‌گذارد. «إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ»

۳. ایمان، با عشق و خشیت درونی همراه است. «الْمُؤْمِنُونَ ... وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ»

۴. ایمان، مراتب و درجاتی دارد و قابل کاهش و افزایش است. «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»

۵. ترسی که ریشه در جهل داشته باشد بد است، ولی ترسی که از معرفت سرچشمه بگیرد پسندیده است. «الْمُؤْمِنُونَ ...»

۶. هر آیه‌ی قرآن، حجت و دلیل و نوری است که می‌تواند بر ایمان بیافزاید. إِذَا تُلِّتْ

۷. مؤمن، میان بیم و امید است. الْمُؤْمِنُونَ، وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، يَتَوَكَّلُونَ

۸. کسی که تنها خداوند را ربّ خود می‌داند، به او توکل می‌کند. «عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

۹. نشانه‌ی ایمان کامل آن است که دل مؤمن با یاد خدا خشیت پیدا کند، «وَجِلَتْ

قُلُوبُهُمْ»، با تلاوت و یادآوری آیات الهی، بر ایمانش افزوده شود، «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»

و توکل بر خدا کرده، «يَتَوَكَّلُونَ» نماز را به پا دارد، «يُقِيمُونَ» و به دیگران نیز کمک می‌رساند.

۱۰. رفتار هرکس، برخاسته از انگیزه‌ها، دیدگاه‌ها و اعتقادات اوست

۱۱. اسلام، انفاق بخشی از مال و دارایی را لازم دانسته، نه تمام آن را مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...

۱۲. نماز و انفاق شخص مؤمن مقطعی نیست؛ بلکه مستمرّ و دائمی است. فعل

مضارع ۱۳. انفاق، باید از مال حلال و روزی الهی باشد. (چون رزق را به خدا نسبت

داده است و خداوند رزق حرام نمی‌دهد)

۱۴. مؤمن، دارایی خود را بخشش الهی می‌داند، نه محصول دست رنج خویش و این

عقیده، گذشت و انفاق را بر او آسان می‌کند. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».

۸. قلب آزموده ♥

و آن قلبی است مودّب، که برای پذیرش تقوی، آماده ی آزمایش الهی است.
إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (حجرات ۳)

کسانی که نزد نبی باحترام به نرمی گشایند لب بر کلام

به پرهیزکاری و تقوایشان خدا آزمودست دل‌هایشان

بر آنان بسی مغفرت کرده است بسی اجر نیکو که آورده است

غض به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته **وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ**: صدایت را پایین بیاور) و هم در مورد کوتاه کردن نگاه؛

چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می‌فرماید: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** به مومنین بگو چشم های خود را بپوشانند (در مقابل نامحرم) اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است. آهسته سخن گفتن، نشانه‌ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است.

قرآن در این آیه می‌فرماید: خداوند دل های افراد را آزمایش می‌کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع

می‌کنند، ولی در درون متکبرند. پاداش‌های الهی معمولاً با صفات کریم، عَظِيمٌ، گَیِر و غَیْرُ مَمْنُونٍ (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش‌ها، رحمت و لطف بی‌نهایت خدا است.

ادب در گفتار این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می‌کند،

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَبَأٍ یَقِینٍ»

۲. گفتار بایستی دل‌پسند باشد. «الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»

۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِیغًا»

۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. «قَوْلًا لَّیِّنًا»

۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَوْلًا کَرِیْمًا»

۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَوْلًا مَّیْسُورًا»

۷. در گفتار هیچ‌گونه لغو و باطلی نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» ، «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»

۸. گفتار باید همراه با کردار باشد و گرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»

پیام ها

۱. هم خلافکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیه‌ی قبل کسانی که در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب تشویق می‌شوند.) «إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ ... لَهُمْ مَغْفِرَةٌ»

۲. ادب‌های مقطعی و لحظه‌ای، نشان دهنده‌ی عمق تقوا نیست. «يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ» (فعل مضارع، نشانه‌ی استمرار و تداوم).

۳. در قرآن هر جا «مَغْفِرَةٌ» و «أَجْرٌ» آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی‌توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»

۴. لازمه‌ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متقی که گرفتار لغزش و گناه می‌شوند اما به زودی جبران می‌کنند. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ»

شان نزول آیات ۲ تا ۵ به جهت اهمیت موضوع:

قومی از سفهای بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: یا محمد نزد ما بیا تا با تو حرف بزنیم. پیامبر از سوء ادب و طرز رفتار بد آنها مغموم گردید و آیه ۴ نازل شد.

اینان گروهی عظیم را تشکیل داده داخل مسجد شدند و از پشت حجرات مسکونی پیامبر بانگ زدند تا پیامبر نزد آنان بیاید این موضوع بر پیامبر گران آمد و آزرده خاطر

گردید لذا با همان حالت بیرون آمد. آنان به پیامبر گفتند: نزد تو آمده ایم تا به تو فخر فروشیم بنابراین به شاعر و خطیب ما اجازه بده تا شعر گویند و سخن برانند. پیامبر اجازه داد در آن میان عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرّا و فصیحی اداء نمود.

پس از خطبه او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ثابت بن قیس بن شماس فرمود: که برخیزد و جواب او را بدهد. ثابت برخاست و خطبه مفصلی که فصیح تر از خطبه عطارد بود، قرائت نمود.

پس از ثابت، زبرقان بن بدر از طائفه تمیم برخاست و چند بیت شعر خواند. پیامبر به حسان فرمود: جواب او را بدهد. حسان که از فصحا و شعرای بزرگ عرب بود، برخاست چند بیت شعر بسیار فصیح و بلیغ در جواب زبرقان ایراد نمود.

در این میان اقرع بن حابس از طائفه تمیم از جابر خاست و گفت: ایها الناس این مرد را (مقصودش پیامبر بود) که می بینید خطیب او از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و صدای گویندگان او از صدای گویندگان ما رساتر و بلندتر بوده است.

بعد از این گفت و شنود به خطیب و شاعر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جوّائز نیکو بخشیدند و همگی آن طائفه به دین اسلام گرویده و مسلمان شدند.

۹. قلب زینت داده شده

و آن دلی که به وسیله ایمان زینت شده و از هرگونه کفر و فسق دور است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿حجرات ۷﴾

بدانید پیغمبر کبریاست که اکنون چو گوهر میان شماس

اطاعت نماید اگر آن فکور ز افکارتان در جمیع امور

شما خود بیفتید اندر حرج به زحمت درافتید دور از فرج

و لیکن خدا حب ایمان خویش به دلهایتان اندر افکند بیش

بیاراست دلهایتان را نکو چه نیکو بفرمود این کار او

به چشمانتان زشت کرد آن غفور هم عصیان و کفر و فسوق و فجور

که این گونه اشخاص بر راستی خود اهل صوابند بی کاستی

این آیه می‌فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان‌های ناپخته‌ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد. در روایات می‌خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست.

بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله‌ی «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ» ، محبت علی ابن ابی طالب (علیهما السلام) و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است. کسانی که علاقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است.

رسیدن به رشد و کمال، هدیه‌ی الهی به انبیاست؛ «آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ» و وظیفه‌ی آنها رشد دادن دیگران می‌باشد؛ «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» آنان نیز خود به دنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها به دنبال حضرت خضر می‌رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا

ایمان زمینه‌ی رشد، «وَلِيُؤْمِنُوا بِبِلِّغَتِهِمْ يَرْشُدُونَ» و کتب آسمانی وسیله‌ی رشد هستند، يَهْدِي إِلَى الرَّشْدِ. در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده‌اند.

أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوله فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی بداند.

در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، «وَمَا أَمْرٌ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» ولی اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه‌ی رشد فراهم است. أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

۱. اگر می‌خواهیم پشیمان نشویم باید به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه‌ی قبل، سخن از ندامت و پشیمانی بود و این آیه می‌فرماید: به پیامبر مراجعه کنید تا از کارهای ندامت‌آور بیمه شوید.) «نَادِمِينَ- وَاعْلَمُوا أَنَّ فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ»

۲. حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه است. فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ

۳. رهبر باید در دسترس مردم باشد. «أَنَّ فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ

۴. توقع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، اما اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابخاست. «وَيُطِيعُكُمْ ... لَعْنَتُهُ ...»

۵. مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه‌ها و هوس‌های شخصی است. «لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعْنَتُهُ ...»

۶. رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. لَوْ يُطِيعُكُمْ ... لَعْنَتُهُ ... دشمن نیز همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می‌خواهد، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ ...»

۷. در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست، مشورت با مردم و پیروی از آنها مانعی ندارد. «فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ»

۸. گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است.

۹. ایمان، امری قلبی است که با جبر و تحمیل سازگار نیست. حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ

۱۰. ایمان، زینت دل هاست. وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ همان گونه که کوه‌ها، دریاها، معادن، گل‌ها، آبشارها و همه‌ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا (آری، زینت انسان، کمالات معنوی است و جلوه‌های مادی، زینت زمین هستند.)

۱۱. تویی و تبری باید در کنار هم باشد، اگر اهل ایمان را دوست داریم باید از اهل کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ... كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ ...»

۱۲. انکار قلبی و انگیزه‌ی فاسد، مقدّمه‌ی طغیان است. فرمود: «الْكُفْرَ»

۱۳. آفات ایمان؛ کفر، فسق و عصیان است حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ... كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ

۱۴. تنفّر از بدی‌ها، امری فطری است، گَرِهَ... و این تنفّر، مایه‌ی رشد انسان است.

۱۵. کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفّر ندارند، رشد ندارند.

۱۶. از نعمت‌های بزرگ الهی، علاقه به ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است.

۱۷. فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه.

۱۰. قلب ایمن شده ♥

و آن قلبی است تثبیت، و سبب رضایت خدا بوده و در گروه حزب الله به حساب آمده. لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مجادله ۲۲

نیایی تو یک قوم با اعتقاد	بیاورده ایمان به ربّ و معاد
که با دشمنان رسول و خدا	درآیند از راه صلح و صفا
اگرچه که آن خصم باشد پدر	برادر بود طائفه یا پسر
به دل‌های این مردمان کردگار	نوشته است ایمان بس پایدار
به روح الهی خدای بشر	بر آنها گشودست باب ظفر
پس آن مردم پاک و نیکوسرشت	خدایشان درآرد به باغ بهشت
که جاریست از زیر اشجار آن	بسی جویهای زلال و روان
بمانند جاوید در آن مقام	به شوق و به رغبت به میل و به کام
از آنهاست خشنود یکتا خدا	رضایند آنان هم از کبریا
که حزب خدایند خود این گروه	چنین غرقه در اقتدار و شکوه
بدانید خود حزب پروردگار	همیشه بود مفلح و رستگار

مقام رضا، بالاتر از مقام تسلیم است، یعنی بنده نه فقط تسلیم مقدرات الهی و امر و نهی اوست، بلکه در دل نیز به آن راضی است و از سر رضایت آن را می‌پذیرد. ایمان با کفر سازگار نیست. به نوح درباره‌ی فرزندش گفته می‌شود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» هنگامی که برای ابراهیم ثابت شد عموی او منحرف است، از او برائت جست.

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از استغفار برای مشرکان منع می‌شود. «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»

شیخ طوسی: این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعه نازل شد. موقعی که به اهل مکه نوشته و خبر داده بود که رسول خدا نابهنگام برای فتح مکه خواهد آمد. در صورتی که پیامبر این موضوع را مخفی کرده بود. وقتی که حاطب برای این کار مورد بازخواست قرار گرفت. گفت: چون اهل و خویشاوندان من در مکه بودند، بهتر دانستم که فتح مکه را به آنان خبر بدهم سپس این آیه نازل گردید.

تولی و تبری در سوره مجادله بارها سخن از تولی و تبری مطرح شده است که بیانگر اهمیت دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست: «تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، لَا تَجِدُ ... يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ»

امام رضا (علیه السلام) فرمود: « كَمَالُ الدِّينِ وَوَلَايَتُنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا » کمال دین، در پذیرش ولایت ما و دوری از دشمنان ماست.

به امام صادق (علیه السلام) گفتند: فلانی به شما محبت می‌ورزد ولی نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف عمل می‌کند. حضرت فرمودند: دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت ما را دارد و از دشمن ما دوری نجسته است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اوحی الله الی نبی من انبیائه قل للمؤمنین متعال» به پیامبری از پیامبران وحی فرمود که به مؤمنان بگو: مانند دشمنان من لباس نپوشند و مانند دشمنان من غذا نخورند و در چگونگی زندگی و رفتار، مانند دشمنان من نباشند، چرا که در این صورت دشمنان من محسوب می‌شوند. هم چنانکه آنان دشمنان من هستند.

در حدیث آمده است: **هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ** آیا دین، جز حبّ و بغض است؟

انواع تأییدهای الهی در قرآن :

تأیید با فرشته خود جبرئیل. «**أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ**»

تأیید ویژه الهی. «**وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ**»

تأیید با یاری مؤمنان. «**أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ**»

تأیید با لشکریان ناپیدای الهی. «**أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا**»

قرآن در چند مورد عبارت «**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ**» را به کار برده است:

۱. در مورد راستگویان راست کردار: **يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ... رَضِيَ اللَّهُ ...**
۲. در مورد پیشگامان و پیشتازان: **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ ... رَضِيَ اللَّهُ ...**
۳. در مورد مؤمنان واقعی: **كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ ... رَضِيَ اللَّهُ**

موضع‌گیری در برابر خدا و رسول آن قدر زشت و ناپسند است که چهار بار در قرآن مطرح شده و هر بار با تهدید و غضب الهی همراه بوده است. از جمله در همین سوره آیات ۵، ۲۰ و ۲۲ که به صورت‌های مختلفی تهدید در پی داشته است مانند: سرنگون شدن. «كُتِبُوا»

خوار شدن. «فِي الْأَذْلَى» مورد بی‌مهری قرار گرفتن. و دخول در آتش و جاودانگی در جهنم. «مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ ... لَهُ نَارٌ ... خَالِدًا»

۱. یک دل، دو دوستی بر نمی‌دارد. دوستی خداوند با دوستی دشمنان دین خدا قابل جمع نیست. «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ ... يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» در آیه‌ای دیگر داریم: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» خداوند در سینه انسان دو دل قرار نداده است.

۲. عیب‌ها را از ریشه برطرف کنید. مودت دشمنان خدا انسان را به گرایش‌های فکری، عملی و اخلاقی به سوی آنان وادار می‌کند، لذا باید ریشه‌ی آن را خشکاند... «يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ»

۳. در اسلام، روابط و علاقه‌ها باید در شعاع رضای خداوند باشد. «لَا تَجِدُ قَوْمًا»

۴. روابط خانوادگی و خویشاوندی نیز خط قرمز و مرز دارند. «وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
۵. خداوند به خاطر قطع رابطه با چهار گروه از خویشان اگر معاند باشند، (پدر،
پسر، برادر و فامیل)، چهار نمونه از لطف خود را بیان کرده است: ایمان، امداد،
بهشت و رضوان. «الْإِيمَانُ، أَيَّدَهُمْ، جَنَّاتٍ، رَضِيَ اللَّهُ»

۶ ارزش ایمان به ثبات آنست وگرنه ایمان‌های مقطعی، موسمی و عاریه‌ای بسیارست
۷. اول ایمان پایدار، بعد امداد و دریافت. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ... أَيَّدَهُمْ ...
۸. دین تنها یک رابطه قلبی و فردی میان انسان و خدا نیست، بلکه تعیین کننده
روابط اجتماعی است. لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ

۹. پاداش‌ها منحصر به آخرت نیست، بلکه تثبیت ایمان و امداد الهی، از پاداش‌های
الهی در همین دنیاست.... أَيَّدَهُمْ

۱۰. حزب الله، با دشمن خدا دوست نمی‌شود يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ...أَوْلِيكَ حِزْبُ اللَّهِ
۱۱. حزب الله، نژاد و زبان و منطقه خاص ندارد، بلکه هر مؤمن مقاوم و استوار، جزو
حزب الله است.

۱۲. پیروزی و غلبه‌ای ارزش دارد که همراه با رستگاری و رسیدن به هدف باشد. در
جای دیگر می‌فرماید: أَلَا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و در اینجا می‌فرماید: الْمُفْلِحُونَ
۱۳. تداوم نعمت، خود یکی از نعمت‌های بهشتی است. خَالِدِينَ فِيهَا

۱۴. این که ما از خدا راضی باشیم یک طرف قضیه است، مهم رضایت خدا از ماست.

۱۵. در قیامت نعمت‌ها دو گونه است: مَادَى جَنَّاتٍ ... و معنوی. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ...
چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»

۱۱. قلب تقوی ♥

و آن قلبی است که به شعائر و احکام خدا احترام گذاشته، و سرشار از تقوی الهی

است. ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (حج/۳۲)

چنین است و باید نهاد احترام
برای شعائر کمال و تمام
قلوبی که باشند پرهیزگار
بمانند بر این روش پایدار

قرآن کریم در آیات دیگر، با صراحت ۲ مورد از مراسم و برنامه‌های حج را جزء شعائر الهی شمرده: یکی صفا و مروه و دیگر شتران قربانی، ولی شعائر الهی در این دو خلاصه نمی‌شود و تمام عبادت‌های دسته جمعی از شعائر خداست، مانند نماز جمعه، جماعت، مراسم حج

تقوا، از حالت‌های روحی ست که از آثار و نشانه‌ها به وجود آن پی برده می‌شود، زیرا در کارهای ظاهری، بین گناه و ثواب فرق چندانی نیست. مثلاً نماز خالصانه با نماز ریاکارانه در ظاهر یکی ست و آنچه یکی را ارزشمند و دیگری را ضدارزش می‌کند، همان روح و باطن کارست که مربوط به قلب‌هاست. «تَقْوَى الْقُلُوبِ»

۱- تقوای درونی باید آثار بیرونی هم داشته باشد، هرکس به شعائر بی‌اعتنا باشد، درحقیقت تقوای قلبی او کم است.

۲- بزرگداشت‌ها باید براساس تقوا باشد، نه رقابت. از امام صادق (روایت شده که درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل [که می‌فرماید: كُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...]) منظور حیوانی است که برای قربانی کردن (در حج) مشخص شده که حج‌گزار باید آن را گرامی بدارد؛ و اگر مجبور به سوارشدن بر آن شد می‌تواند چنین کند به شرط

اینکه بر آن سخت نگیرد؛ و اگر شیری دارد به قدری می‌تواند آن را بدوشد که باعث آزرده‌گی و رنجوری‌اش نشود.

تقوای قلب چیست :

امام علی (علیه السلام) در تعریف تقوی : **التقوی اجتناب تقوی اجتناب** (از معصیت خدا) است.

امام صادق (علیه السلام) تقوی اینست که خداوند در جایی که تو را فرمان داده است غایب نبیند و در آن جا که تو را نهی کرده است، حاضر نیابد. پس در یک جمله میتوان گفت تقوی یعنی ترک گناهان و عمل به واجبات. البته این تعریف یکی از مراتب تقوی است .

متقین محبوب خدا هستند : چه عزتی بالاتر از محبوب خدا شدن؛ **بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین** تقوی دارای مراتب و مراحل است که بهترین آن تقوای دل (قلب) است ؛ چون گاهی تن انسان در برابر اوامر و نواهی حق تعالی خاضع است ، یعنی انسان با تقوی چشمش , گوشش و در برابر فرامین الهی خاضع بوده و گناه نمی‌کند. ولی عده ای نه تنها اعضاء تنشان گناه نمی‌کند بلکه دلشان نیز در برابر پروردگار خاضع است؛ علامه جوادی آملی حفظه الله تعالی در این خصوص می‌فرمایند : پرهیزکاران از نظر تعظیم شعائر (تکریم اوامر و نواهی الهی) سه گروهند:

گروه اول: کسانی هستند که در مقام عمل, متقی هستند. اینان از جهنم نجات پیدا کرده به بهشت میرسند؛ اما تقوی دل چیز دیگری است. گاهی انسان برای نجات

جان خود از عذاب دست به آلودگی دراز نمی کند. گرچه او امر الهی را انجام داده، و از نواهی پرهیز کرده اما در حقیقت او خود را بزرگ می دارد؛ نه دستورهای الهی را. او تقوای بدنی دارد نه تقوای دل و در مرحله عمل با تقوی و طهارت است.

گروه دوم: که از گروه اول بالاترند، زیرا دستورات الهی را گرمی می دارند نه از آن جهت که ضامن نجات از دوزخ و مایه وصول به بهشت است. کسی که برای نجات از جهنم تلاش و کوشش میکند **عبد النجاه من النار** و آن کس که برای رسیدن به بهشت کوشش می کند **عبد الفوز بالجنة** است نه **عبد الله!** او پس از نجات از جهنم و ورود به بهشت، مانند مزدوری است که اجرتش را بعد از کار، از کارفرما میگیرد، دیگر رابطه ای با کارفرما ندارد.

گروه سوم: که از گروه اول و دوم بالاترند، کسانی که اوامر و نواهی الهی را تکریم می کنند، نه برای رهیدن از جهنم و رسیدن به بهشت و نه برای اینکه امر و نهی خداست، بلکه از این جهت که **خدا محبوب بالاصاله و عظیم و اعلاى بالذات** است، آنچه از ناحیه او و به او منسوب باشد نیز از عظمت و حرمت برخوردار است

ذَلِكَ وَمَنْ
يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ
فَاتَّهَا مِنْ
تَقْوَى الْقُلُوبِ

۱۲. قلب حَيّ و بیدار ♥

و آن قلب زنده و بیداری است که از شنیدن داستان‌های امت‌های گذشته که با گناه و طغیان هلاک شدند پند و اندرز می‌گیرد. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ** (سوره ق ۳۷)

در این قصه های هلاک و گزند نهفته است بسیار اندرز و پند
کسی را که قلبیست یا نیک گوش توجه کند بر حقایق به هوش

مراد آیه آن است که برخی اقوام گذشته، با نفوذ در اقوام دیگر و شکافتن راه و پیشروی، دست به کشورگشایی می‌زدند.

امام کاظم(علیه السلام): منظور از قلب، عقل است. مرکز ادراک انسان است. در سوره ملک می‌خوانیم: **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ** اگر ما حق را می‌شنیدیم یا خود تعقل می‌کردیم امروز از دوزخیان نبودیم.

در این آیه تعقل در کنار شنیدن و در آیه مورد بحث، قلب در کنار شنیدن مطرح شده است، پس مراد از قلب همان عقل است.

القای سمع کنایه از گوش دادن و شنیدن به قصد فراگیری است و به عبارت دیگر، مراد گوش جان است، نه گوش سر.

شَهِيدٌ به معنای شاهد و حاضر است. یعنی کسی که در مجلس حاضر است و با دقت به سخنان گوش می‌دهد، نه آنکه به اصطلاح گوشش اینجاست و خودش جای دیگر.

۱- کسانی از تاریخ پند می‌گیرند که یا از درون مستعد باشند، «لَذِكْرِ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یا از بیرون حق را بشنوند و بپذیرند. «أَلْقَى السَّمْعَ»

۲- از حوادث تاریخی به سادگی نگذریم، آنها را تحلیل کنیم و درس بگیریم. کسانی که از حوادث عبرت نمی‌گیرند، قلبشان مرده است. «لَذِكْرِ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»

۳- شنیدن و گوش‌دادنی اثر دارد که با توجه و حضور قلب باشد. «وَ هُوَ شَهِيدٌ» امام کاظم (علیه السلام): «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، یعنی عقل. یعنی می‌شنوند. و دلشان به غیر از آن چیزی که می‌شنوند مشغول نمی‌گردد. و خودش شاهد آن چیزی هست که شنیده است و آن را بدون آنکه از آن غفلت داشته باشد یا فراموشش کند، درک می‌کند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یعنی در نماز علی (علیه السلام) موعظه برای هرکسی است که عقل داشته باشد، «أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ» یعنی با دو گوش خود به آنچه با زبان تلاوت می‌کند گوش بدهد؛ «وَ هُوَ شَهِيدٌ» یعنی قلب او برای خدا حضور داشته باشد.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) ای بندگان خدا! تفاوت بین دو دسته‌ی گنهکاران و نیکوکاران را با حضور قلب توجه کنید

پس سلامتی خویش را پیش از آنکه دل از جایش کنده شود غنیمت بشمارید؛ چرا که خوشگذرانی‌ها نابود می‌شود و ننگش به‌جا می‌ماند.

۱۳- قلب آرام گرفته ♥

آن دلی که به علت تکیه بر خدا آرامش گرفته و باعث افزایش ایمانش می باشد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (فتح/۴)

به دل‌های افراد مؤمن، خدا وقار و سکینت نماید عطا

که ایمان آنها بگردد فزون بگردند آگاه تر از کنون

سپاه همه ارض و هفت آسمان بود لشکر کردگار جهان

که داناست بر آفرینش خدا حکیم است در کار خود کبریا

السَّكِينَةُ : آرامش. قوت قلب. طمأنینه؛ مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می‌دارد. به معنای سکون و آرامش و خدا این حالت را به هرکس عنایت کند، نتایج بسیاری را برای او در پی دارد، از جمله:

- از ملامت‌ها نمی‌هراسد، - توکل دارد، - اگر چیزی را از دست بدهد غمناک نمی‌شود و اگر چیزی را به دست آورد طغیان و نافرمانی نمی‌کند. - استقبال یا بی‌اعتنایی مردم، شهرت یا گمنامی و فقر و غنا در او اثری ندارد.

همان گونه که القای ترس بر دل کفار یکی از امدادهای الهی است، «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» آرامش نیز نعمتی الهی است که بر قلوب مؤمنان وارد می‌کند.

۱- آرامش روحی تنها در سایه الطاف الهی است و هیچ فرد یا چیز دیگری نمی‌تواند
به انسان آرامش دهد. «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ».

- ۲- دریافت الطاف الهی، لیاقت می‌خواهد. «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...».
- ۳- ظرف آرامش، دل مؤمن و وسیله آرامش یاد خداست. چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»
- ۴- ایمان، درجاتی دارد و قابل کم یا زیاد شدن است. «لِيَزِدَادُوا إِيمَانًا»
- ۵- یک مرحله از ایمان، مقدمه رسیدن به آرامش و مرحله دیگر ایمان آرامش است. لِيَزِدَادُوا إِيمَانًا ابتداء، ایمانی لازم است تا خداوند آرامش را بر دل نازل کند أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ و نتیجه آرامش، بالارفتن ظرفیت و زیاد ایمان است.
- ۶- توجّه به جنود الهی در زمین و آسمان، وسیله آرامش است. لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ
- ۷- همه هستی، لشکریان خداوند هستند. «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»
- ۸- الطاف الهی و یاری رسانی خدا، عالمانه و حکیمانه است. وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

آرامش در سایه نماز و زکوه

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (توبه ۱۰۳) از اموالشان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را (از بخل و دنیاپرستی) پاک‌سازی و رشدشان دهی و بر آنان درود فرست (و دعا کن).

زیرا دعای تو، مایه‌ی آرامش آنان است و خداوند شنوا و داناست.

از امام باقر (علیه السلام) درباره: (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ) سؤال شد. امام فرمود: «منظور از آن ایمان است. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۴، ص ۴۲۲ الکافی، ج ۲، ص ۱۵).

امام الرضا (علیه السلام): (السَّكِينَةُ رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ تَخْرُجُ طَيِّبَةً لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ

وَجِهَ الْإِنْسَانِ فَتَكُونُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام)... رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ.....) نسیمی بهشتی که چهره‌ای همانند چهره‌ی انسان دارد بویش خوشبوتر از مشک است و این آن چیزی بود که در حنین بر آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و مشرکان شکست خورده و پراکنده شدند.

سخنان رهبری آرامش در قلب در قرآن کریم، خدای متعال به عنوان یک نعمت بزرگ، نزول سکینه الهی را بر جامعه‌ی اسلامی ذکر می‌کند. سکینه یعنی آرامش، یعنی اطمینان، یعنی آن طمأنینه‌ای که وجود دارد.

یک وقت در میان یک ملتی تلاطم هست، آرامش وجود ندارد؛ همه نسبت به هم بدبین، همه نسبت به یکدیگر ستیزه‌گر؛ دستگاه‌های حاکم در مقابل مردم، مردم در مقابل دستگاه‌های حاکم؛ یک چنین کشوری که دارای امنیت نباشد، نمی‌تواند نه در علم، نه در اقتصاد، نه در صنعت، نه در عزت ملی، خودش را به پیش و به جلو بکشد؛ اما وقتی استقرار و امنیت و آرامش در یک کشور بود، ملت فرصت پیدا می‌کند که آمادگی‌های خود را، استعداد‌های خود را بروز دهد؛

هم چنان که شما می‌بینید علی‌رغم تهدیدهای دشمنان، تحریم‌های دشمنان، خباثت‌های دشمنان، ملت ایران و جوانان عزیز ما توانسته‌اند در میدان‌های گوناگون، خود را نشان دهند؛ عظمت خود را، استعداد خود را، آمادگی خود را در زمینه‌های مختلف به رخ دنیا بکشند؛ این به برکت ثبات است. دشمنان ما بارها کوشش کردند که با شیوه‌های گوناگون، این ثبات سیاسی را به هم بزنند.

۱۴. قلب مانوس و الفت گرفته ♥

آن دلی که به علت اتحاد و همبستگی برای صاحبانش انس و الفت و دوستی قرار داده شده. **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** آل عمران ۱۰۳

برآن رشته دین پروردگار	توسل نمایید جمله به کار
نگرید از هم جدا هیچگاه	به خاطر بیارید لطف اله
که همواره بودید با هم عدو	به دلهایتان الفت انداخت او
هم از لطف ایزد برادر شدید	که در پرتگاهی از آتش بیدید
خداوندتان داد آری نجات	که در صلح باشید اندر حیات
خداوند آیات خود را عیان	چنین آشکارا نماید بیان
که آیات او رهنمای شماست	بود آنکه یابید آیین راست

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: قرآن، حبل الله است.

امام صادق (علیه السلام): «نحن حبل الله» ما اهل بیت، حبل الله هستیم.

و در روایت دیگری: علی بن ابی طالب (علیه السلام) حبل الله است.

ایجاد الفت میان دل ها تنها به دست خداست. «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»

قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ

اگر همه ی سرمایه های زمین را خرج کنی، نمی توانی بدون خواست او بین دل ها ایجاد

افت نمای. تفرقه، در ردیف عذابها و مجازاتهای الهی است.

همچنین در اسلام دروغ گفتن برای ایجاد وحدت، جایز و راست گفتن تفرقه‌انگیز، حرام است.

- ۱- وحدت و دوری از تفرقه، یک وظیفه‌ی الهی است. «وَ اعْتَصِمُوا»
 - ۲- محور وحدت باید دین خدا باشد، نه نژاد، زبان، ملیت و... «بِحَبْلِ اللَّهِ»
 - ۳- از برکات و خدمات اسلام غافل نشوید. «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»
 - ۴- وحدت، عامل اخوت است. «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»
 - ۵- اتحاد، از نعمت‌های بزرگ الهی است. «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ»
 - ۶- تفرقه و عدوات، پرتگاه و گودال آتش است. «شَفَا حُفْرَةَ مِنَ النَّارِ»
- اعتصام به حبل الهی، مایه سریلندی انسان است این آیه بیانگر عمومیت حفظ وحدت در جامعه است و دین اسلام و حجت الهی به عنوان محور وحدت است تمامی افراد جامعه در معرض ابتلا و آزمایش بوده و افراد سریلند از این آزمایش الهی ثمرات معنوی خاصی را خواهند برد.

شان نزول دو طایفه اوس و خزرج که صد سال در میان آن‌ها نزاع و کشمکش بوده و نسل بعد نسل در اوقات شب و روز میان آنها جدال و نزاع برقرار بود تا این که خداوند پیامبر اسلام را به ظهور رسانید و آنان، بدین اسلام گرویدند و از برکت آن، کینه و دشمنی از میان آنان رخت بریست و با هم برادر شدند.

سؤال: در این آیه می‌فرماید: اگر همه‌ی سرمایه‌ی زمین را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی ایجاد الفت کنی، پس چرا در آیه ۶۰ سوره‌ی توبه می‌فرماید: «والمؤلفة قلوبهم» باید بخشی از زکات، صرف تألیف قلوب شود؟

پاسخ: مقدار کینه‌ها و عمق و سوابق آن میان مردم متفاوت است؛ گاهی با یک لبخند و هدیه، کینه برطرف می‌شود، ولی گاهی آن قدر عمیق است که با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان آن را زدود. علاوه بر آنکه تألیف قلوب سه نوع است:

الف: اُلفت مؤمنین با مؤمنین، **ب** اُلفت مؤمنین با کفار، **ج:** اُلفت کفار با کفار، اما آنچه امکان ندارد، اُلفت واقعی کفار با یکدیگر است، ولی اُلفت مؤمنین با هم و جذب برخی کفار، کاملاً امکان‌پذیر است. علاوه بر اینکه ایجاد الفت در آیه ۶۰ توبه نیز از جانب خدا و به فرمان اوست و در حقیقت آیه مورد بحث بیانی توحیدی از تألیف قلوب است همانند آیه و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى (انفال ۱۷) .

۱. دل‌ها و پیوند بین آنها به دست خداست. و اَلْفَ بین قلوبهم
۲. وحدت و اُلفت و محبّت، از نعمت‌های الهی است که خدا از آن یاد کرده و آن را بر مردم و پیامبر، منت نهاده است.

۳. مهم‌تر از اتحاد ظاهری، پیوند قلبی و باطنی است، «و اَلْفَ بین قلوبهم» وگرنه کافران هم در ظاهر متحدند، ولی دل‌هایشان پراکنده است. تحسبهم جميعاً و...
۴. زمانی مردم بازوی رهبرند که با هم متحد باشند، وگرنه کمر رهبر را می‌شکنند.
۵. قبایل عرب تا پیش از گرایش به اسلام، گرفتار دشمنی عمیق با یکدیگر بودند.
۶. ثروت و مقام، همه جا محبّت آور نیست. لو أنفقت... ما اَلْفَ
۷. ایجاد محبّت و پیوند بین مؤمنین، پرتوی از عزّت و حکمت خداوند است. «و اَلْفَ بین قلوبهم... عزیز حکیم» (حشر، ۱۴)

آیه دیگر: **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً.** (توبه ۶۰)

بر این هشت دسته به دور حیات	باید تعلق بگیرد زکات
یک و دو به مسکین و شخص فقیر	که هستند در چنگ محنت اسیر
سوم بر کسانی که با شوق و شور	بگشتند همکار در این امور
چهارم به بیگانگان به دین	مگر مؤمن آیند خود این چنین
بر آزادی بندگان بلاد	بر آن کس که او قرض دارد زیاد
به تبلیغ در راه پروردگار	به ره ماندگان به عسرت دچار
که حکمی است واجب زیکتا خدا	علیم و حکیم است آن رهنما

تألیف قلوب به معنای کشش کافران به سمت اسلام و جذب آنان به همکاری با مسلمین و برقراری رابطه با ایشان است. اما نه در حد روابطی که با برادران مسلمان مطرح است و نه در آن حد که موجب نفوذ بیگانگان در امور مسلمین و در نتیجه نفی عزت اسلامی و طرد قاعده نفی سبیل شود. بخشی از درآمدهای دولت اسلامی یعنی صدقات واجب (زکوات) برای آنها مصرف می شود؛ و یکی از آن موارد تألیف قلوب غیر مسلمین است. مصداق این حکم قرآنی را در جریان تقسیم غنائم حنین پس از فتح مکه، می توان مشاهده کرد. پیامبر به کسانی از اشراف مکه که می خواست دل های آنها را جلب کند، عطا داد و آنها به مؤلفه قلوبهم مشهور شدند.

۱۵. قلب پذیرش وحی ♥

دلی که برای انداز مردم از آن چیزی که در پیش گرفته آمادگی دارد (پیامبر)

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (شعراء ۱۹۴)

به قلبت فرستاده شد این کتاب که ترسانی این خلق را از عذاب

قرآن را ساده ننگریم، زیرا: (الف) سرچشمه‌ی آن، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.

(ب) واسطه‌ی آن، الرُّوحُ الْأَمِينُ است. (ج) ظرف آن، قلب پاک پیامبر قَلْبِكَ است.

(د) هدف آن، بیداری مردم الْمُنذِرِينَ است.

فرشته‌ی وحی دارای چند نام است: (روح‌الامین، روح‌القدس، شدیدالقوی،

رسول کریم و جبرئیل). روح، به خاطر آنست که دین و روح مردم به واسطه‌ی او

زنده شده، یا خودش موجودی روحانی است.

۱- سَنَّتِ الْهِیَ بِهِ اسْتِخْدَامِ وَاسْطَه‌ه‌اسْت. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۲- وَحِی الْهِیَ بَدُونِ كَمٍ وَكَاسْتِ نَازِلٍ شَدَه‌ اسْت. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۳- قَلْبِ، مَرَكْزِ دَرِیَافْتِ حَقَیْقِ اسْت. «عَلَى قَلْبِكَ»

۴- تَا از عمق جان چیزی را باور نداشته باشیم، نمی‌توانیم هشدار جدی بدهیم.

۵- سَنَّتِ خَدَاوَنْدِ، فَرَسْتَاْدِنِ پِیَاْمَبْرَانِ بَرَایِ اَنْدَاْرِ وَ هَشْدَاْرِ اسْت. «مِنَ الْمُنذِرِينَ»

۶- دَرْمَانِ غَاْفَلِ، بَا اَنْدَاْرِ وَ هَشْدَاْرِ اسْت. دَرِ قُرْآنِ، اَنْدَاْرِ بَیْشْتَرِ از بَشَاْرْتِ آمَدَه‌. بَا

تَعْبِیْرِ عَلَی قَلْبِكَ اِشَاْرَه‌ شَدَه‌ بَه‌ چَگُوْنِگِیِ دَرِیَافْتِ قُرْآنِ، کَه‌: اِیْنِ دَرِیَافْتِ، تَوْسُطِ رُوحِ

وَ جَاْنِ اِنْساْنِ وَ بَدُوْنِ مِشَاْرَكْتِ حَواْسِ وَ اِنْداْم‌هاْیِ حَسیِ ظَاْهَرِیِ اسْت. حَضْرَتِ دَرِ

هَنْگَاْمِ وَحِیِ حَقَیْقِیِ مِی‌دِیْدِ وَ سَخْناْنِیِ مِی‌شْنِیْدِ کَه‌ اِطْراْفِیاْنِ نَمِی‌دِیْدَنْدِ وَ نَمِی‌شْنِیْدَنْدِ.

بخش ۲ : قلوب بیمار و ناسالم ۱۶. قلب مریض ♥

و آن قلبی است که دچار بیماری نفاق و مبتلا به فسق و فجور و شهوت‌های حرام شده است یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (احزاب/۳۲)

زنان نبی را همی جایگاه نباشد چو دیگر زنان هیچگاه

بترسید و باشید پرهیزکار بترسید همواره از کردگار

چو باب سخن با رجل گشت باز مرانید صحبت به نرمی و ناز

مبادا نشیند طمع بر دلی که دارد در آنجا هوس منزلی

بگویند بلکه سخن را درست متین پرصلابت، نه آرام و سست

قرآن در مورد زنان و رعایت حجاب و چگونگی صحبت کردن و طرز راه رفتن، شرائطی را بیان نموده چرا که دل‌های بعضی از مردان مریض است. (پیشگیری قبل

از درمان)

۱- حساب خانواده‌ی رهبران دینی از سایرین جداست و باید بیش از دیگران مراقب رفتار خود باشند (موقعیت اجتماعی، محدودیت آور است).

۲- وقتی به زنان پیامبر که بیشترشان پیر و سالخورده بوده و زندگی ساده‌ای داشتند هشدار داده که با ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند.

۳- با کرشمه سخن گفتن زن، بی‌تقوایی است.

۴- قرآن برای سخن گفتن نیز آدابی بیان می‌کند.

۵- طمع بیماردلان، چون زن خود را کنترل کند، گرچه تصمیم جدی نداشته باشند.

- ۶- افراد آلوده، از مقدّسات نیز دست طمع بر نمی‌دارند. فَيَطْمَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ
- ۷- نباید گفتار و رفتار زن تحریک‌کننده باشد.
- ۸- در جامعه‌ی نبوی نیز همه‌ی افراد سالم نیستند.
- ۹- نباید کاری کنیم حتّی یک نفر دچار گناه و فساد شود نفرمود «الذین فی قلوبهم»
- ۱۰- چشم‌چرانی و هوسبازی، یک بیماری روحی است.
- ۱۱- گرچه کسی که بیمار دل است مشکل دارد، «فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» اما من نباید کاری کنم که او را تحریک کند. «فَلا...»
- ۱۲- طوری سخن بگویید که هم محتوا خوب باشد «قَوْلًا مَعْرُوفًا» و هم شیوه، سالم باشد. «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»

آیه دوم **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا** وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

به دل‌های این مردم تیره بخت بقره ۱۰ مرضها نهفتست بسیار سخت

فزاید خداوند دائم برآن بر آنها عذاب‌بست سخت و گران

عذابی بر آنهاست در پیش رو که هستند بسیار ناراست گو

بیماری، گاهی مربوط به جسم است، نظیر آیه‌ی ۱۸۵ سوره بقره؛ «وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا» که درباره احکام روزه بیماران می‌باشد. و گاهی مربوط به روح است، نظیر این آیه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که درباره بیماری نفاق می‌باشد.

جمله «وَ مَا يَشْعُرُونَ» دو گونه می‌توان معنا کرد: اول آن که شعور ندارند که خدا اسرارشان را می‌داند و دیگر این که شعور ندارند که در حقیقت به خود ضربه می‌زنند.

داستان منافق، به لاشه و مرداری بد بو می ماند که در مخزن آبی افتاده باشد. هر چه آب در آن بیشتر وارد شود، فسادش بیشتر شده و بوی نامطبوع و آلودگی آن افزایش می یابد. نفاق، همچون مرداری است که اگر در روح و دل انسان باقی بماند، هر آیه و حکمی که از طرف خداوند نازل شود، به جای تسلیم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و ریاکاری می زند و یک گام بر نفاق خود می افزاید.

این روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه می کند و این نوعی افزایش بیماری است. شاید جمله‌ی فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا نفرین باشد. نظیر قَاتَلَهُمُ اللَّهُ یعنی اکنون که در دل بیماری دارند، خدا بیماری آنان را اضافه می کند.

۱. نفاق، یک مرض روحی و منافق بیمار است. همان طور که بیمار، نه سالم است و نه مرده، منافق هم نه مؤمن است و نه کافر. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»

۲. اصلِ انسان، دل و روح اوست. «فَزَادَهُمُ اللَّهُ» حقّ این بود که بگوید «فزادها الله مرضاً» یعنی در دل آنان مرض بود، خداوند مرض آن ها را زیاد کرد. ولی فرمود: مرض خود آنان را زیاد کرد. پس قلب انسان، به منزله تمام انسان است. زیرا اگر روح و قلب منحرف شود، آثارش در سخن و عمل هویدا است.

۳. نفاق، مرضی است که رشد سرطانی دارد فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا در قرآن، آیاتی را می خوانیم که در آن اوصاف پسندیده‌ای همچون: علم، هدایت و ایمان، قابل افزایش معرفی شده است. همانند: زِدْنِي عِلْمًا طه ۱۱۴ و زَادَتْهُمْ إِيمَانًا انفال، ۲ و زَادَهُمُ هُدًى محمد ۱۷.

همچنین برخی از امراض و اوصاف ناپسند مانند: رجس، نفرت، ترس و خسارت نیز قابل ازدیاد دانسته شده‌اند. همانند: **فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا تَوْبَهُ، ۱۲۵ و زَادَهُمْ نُفُورًا** فرقان ۶۰ و **مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا تَوْبَهُ ۴۷ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** اسراء ۸۲. با توجه به آیات مذکور، معلوم می‌شود که سنت خداوند، آزادی دادن به هر دو گروه خیر و شر است. **لَا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ اسراء ۲۰**

۴. زمینه‌های عزت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می‌آورد **لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**
 ۵. دروغگویی، از روشهای متداول منافقان است. **«كَانُوا يَكْذِبُونَ»**

ویژگی های قلب مریض (الف) قلبی که از خدا غافل است لایق رهبری نیست. **لَا تُطِيع**
مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ (ب) دلی که دنبال فتنه و دستاویز شبهه ها می‌گردد. **فِي قُلُوبِهِمْ**
رَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ (ج) دلی که قساوت دارد. **قُلُوبِهِمْ قَاسِيَةٌ**
(د) دلی که زنگار گرفته است. **بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**
(ه) دلی که مهر خورده است. **طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ**

آیه سوم **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ**

دورویان بیمار دل در جهان محمد ۲۹ به دل می‌نمایند آیا گمان

که آن کینه قلب را کردگار نه بر مؤمنان می‌کند آشکار؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز عید غدیر خم علی (علیه السلام) را به ولایت و امامت منصوب فرمود. عده ای گفتند: پیامبر می‌خواهد با گرفتن زیر بازوی پسرعموی خود، او را بلندمرتبه گرداند سپس خداوند این آیه را بر رسول خویش نازل فرمود.

۱۷. قلب مُریب

و آن قلبی است که در شک و تردید، متحیر و سرگردان است. إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ
(توبه ۴۵)

حضرت علی (علیه السلام) : هرکس در شک و تردید بماند، شیطان‌ها او را له و لگدمال
می‌کنند.

فقط آن کسانی که بر کبریا	ندارند ایمان و روز جزا
گرفتار شگند اندر نهاد	طلب می نمایند ترك جهاد
همیشه بمانند اندر گمان	غریقند در ظلمتی جاودان

- ۱- جنگ، میدان آزمونی برای باورها و اعتقادات است یَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ... الْآخِر
- ۲- منافقان چون ایمان به هدف ندارند، در پی بهانه و فرار مرخصی هستند
- ۳- عامل اصلی حضور در جبهه یا فرار از جنگ، بود و نبود ایمان است
- ۴- بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است «فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»
- ۵- بی ایمانی، موجب سرگردانی، تردید و اضطراب در زندگی است «فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»
- ۶- تردید در انجام تکالیف دینی، چون جهاد با مال و جان، نمودار بی‌ایمانی و نفاق

نداشتن شک در دل :

خداوند در آیه قبل که فرمود: (لَمَا يَدْخُلُ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ) بلافاصله در آیه ۱۵
بیان می‌فرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و سولش ایمان آورده و دچار شک و تردید در دل نشدند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادّعی ایمان) راستگویانند.

همانان که قرآن درباره شان فرموده است: «اولئک هم المؤمنون حقاً و اولئک هم الصادقون» بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

الف دل های آنان به یاد خدا بتپد ، نه با مال و مقام و... اذا ذکر الله وَجِلَّت قلوبهم
ب دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقّفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام الهی؛ متعهّد، عاشق و عامل هستند. «و اذا تُليت عليهم آياته زادتهم ایمانا
ج، تنها تکیه گاه آنان ایمان به خداست، نه قراردادهای و وابستگی های به شرق و غرب «و... . علی ربّهم یتوکلون»

د، در نظام اجتماعی، پیرو رهبر الهی هستند و بدون دستور او حرکتی نمی کنند و نسبت به او وفادارند. «اذا كانوا معه علی امرٍ جامع لم یذهبوا حتّی یستأذنوه»
ه، خود را برتر از دیگران ندانند و با همه به چشم برادری نگاه کنند انّما المؤمنون اخوة

و، ایمان آنان پایدار است. ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه می دانند، به درجه ی یقین رسیده اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را دلسرد و دچار تردید نمی کند. «ثمّ لم یرتابوا»

ز، هر کجا لازم باشد، با مال و جان از مکتب دفاع می کنند و جاهدوا باموالهم و انفسهم
۱. قرآن، هم ملاک و معیار کمال را بیان می کند، «انّ اکرمکم عندالله اتقاکم» و هم الگوهای کامل را نشان می دهد. «انّما المؤمنون الذین»

۲. ایمان به پیامبر، در کنار ایمان به خداوند لازم است. «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»
۳. نشانه ایمان واقعی، پایداری و عدم تردید در آن است. «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»
۴. ایمان، امری باطنی است که از راه عمل شناخته می شود. «أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ...»
۵. ایمان بدون جهاد، شعاری بیش نیست (کمال ایمان به گذشت از جان و مال)
۶. در فرهنگ اسلام، جهاد مالی و جانی، باید در راه خدا باشد جاهدوا فی سبیل الله

آیه دوم لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه ۱۱۰)

بنایی که کردند آنها به پا	چو بر کفر بودی اساس بنا
کند شك به دل‌هایشان شعله ور	بمانند دائم در آن غوطه ور
مگر آنکه بر توبه یا که هلاک	از آن شك خود دست شویند پاک
به کار جهان و به اسرار کار	علیم و حکیم است پروردگار

بنیان‌های اعتقادی منافقان، سست و همراه با تردید است. «بَنَوْا رِيبَةً». امراض قلبی و روحی، گاهی به صورت خصلتی پایدار و بی‌تغییر در می‌آید. لَا يَزَالُ ...

بیماری‌های قلبی و روحی، با توبه‌ی ظاهری و لفظی مداوا نمی‌شود. «إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ»

۱۸. قلب غافل

و آن قلبی است که مانع ذکر خداست و هوا و هوس را بر طاعت حق ترجیح دهد. وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا **كهف ۲۸**

شکیبا همی باش و بس مهربان	به قومی که خوانند رب جهان
خدا را بخوانند هر صبح و شب	نمایند قرب خدا را طلب
یکی لحظه چشم از فقیران مپوش	تو بر دستگیری آنان بکوش
مبادا که بر زینت دنیوی	تمایل نمایی و مایل شوی
از آن قوم هرگز اطاعت مکن	که غافل بگشتند از بیخ و بُن
بکردیمشان غافل از یاد خویش	ره نفس خود را گرفتند پیش
بگشتند مشغول کار تباه	فتادند در ظلمت و در گناه

در طول تاریخ، اغنیا و ثروتمندان کافر، پیوسته شرط ایمان آوردن خود را طرد فقرا و بینوایان می دانستند، چنانچه از نوح چنین درخواستی کردند و حضرت در جواب آنان فرمود: «ما أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا» من مؤمنان را به خاطر تهیدستی طرد نمی کنم.

تقریباً شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که شأن نزول آن در مورد سلمان و ابوذر و صهیب و عمار و عده ای دیگر از اصحاب فقیر پیامبر ص می باشد و حکایت این است که برخی از «مولفة قلوبهم» (کسانی که اسلام آوردند به این امید که مسلمان شدن

برایشان سودی داشته باشد و خداوند به پیامبر دستور مدارا و جذب آنان را داد) از جمله عیینه بن حصین و اقرع بن حابس خدمت پیامبر آمدند و گفتند ما مایل هستیم که با شما رفت و آمد کنیم و در محضر شما بیاییم .

اما این افراد فقیر پشمینه پوش که لباس هایشان بوی عرق می دهد همیشه پیرامون شما هستند؛ شما آنها را دور کنید تا ما نزد شما بیاییم؛ که این آیه نازل شد و پیامبر ص بلند شد و به انتهای مسجد که اینان آنجا جمع بودند رفت و دید که در حال ذکر و نمازند و فرمود: حمد خدایی را که مرا نمی راند تا اینکه به من دستور داد که خود را همراه سازم با چنین مردانی از امتم؛ بدانید که زندگی و مرگم با شما خواهد بود. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۱۸)

- ۱- ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبر از معاشرت با تهی دستان مؤمن تلاش می کردند و پیامبر در برابر آن تلاش ها، مأمور به مقاومت شد «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ»
- ۲- همدلی با تهی دستان سخت است، ولی باید تحمل کرد. «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ»
- ۳- پایبندی به دعا و نیایش، شرط شایستگی افراد برای مصاحبت و همنشینی است. «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...»
- ۴- رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی اعتنا.
- ۵- دعای دائمی و خالصانه، ارزشمند است. «بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»
- ۶- در آغاز و پایان هر روز باید به یاد خدا بود. «بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»
- ۷- برای بدست آوردن دنیا و رضایت سرمایه داران، از تهی دستان فاصله نگیریم.

۸- زشت‌ترین کار آن است که مردم به خدا توجه کنند، ولی رهبر، به دنیا. «يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ... وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا»

۹- خطر دنیا طلبی تا حدی است که خداوند، به پیامبران هم هشدار می‌دهد و لا تُعَدُّ

۱۰- کسی که به دنبال دنیا می‌رود، از مسیر رهروان الهی خارج می‌شود. «يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ... تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا» دنیاگرایی در مقابل خداگرایی است.

۱۱- کیفر دنیاگرایی، غفلت از یاد خداوند است. وَلَا تُطِغْ مَنْ أَعْقَلْنَا قَلْبَهُ»

۱۲- ارزش یاد خدا، به ریشه‌دار بودن آن در قلب و روح است. أَعْقَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا

۱۳- انسان گام به گام سقوط می‌کند؛ اول غفلت، آنگاه هوسرانی و سپس مسیر انحرافی

۱۴- رهبری افراد غافل، هواپرست و افراطی ممنوع است أَعْقَلْنَا اتَّبَعَ هَوَاهُ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا

۱۵- اعتدال، ارزش و زیاده‌روی ضد ارزش است. «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»

معنی «غفلت» پوشیده و مخفی بودن است. اما به معنای دقیق‌تر: غایب شدن

چیزی از خاطر انسان و عدم توجه به آن را غفلت می‌گویند.

به هر میزان که انسان هوشیاری و شناخت خود نسبت به جایگاه خود،

استعدادهای خود و عالم و هستی، خدا و برنامه‌هایی که برای او تعبیه شده افزایش

بدهد، از دایره غافلان خارج می‌شود.



۱۹. قلب غُلف ♥

و آن دلی است که پوشیده شده به طوری که فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن نفوذ نکند. **وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ** (بقره ۸۸)

بگفتند آن گمراهان در خطاب
خدا کرد نفرینشان پایدار
که دل‌های ما هست اندر حجاب
چه کم بود مؤمن در آن قوم و کیش
جو گشتند کافر به پروردگار
که آیین حق را گرفتند پیش

قوم یهود وقتی معجزات پیامبر را دیدند، گفتند «وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» غلف همان **غلاف شمشیر** است که شمشیر را در بر می‌گیرد. می‌گویند قلب ما هم مثل غلاف شمشیر شده است. ظاهراً این جواب استهزاآمیز، شعار همه مشرکان و سرکشان، در برابر پیامبران بوده است. چنان که در جواب حضرت شعیب می‌گفتند: «یا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ» ما حرف تو را نمی‌فهمیم.

و یا در برابر آیات قرآن می‌گفتند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ» دل‌های ما در پرده و پوشش است. مقدمات بدبختی، بدست خود انسان است. اگر گروهی مورد لعنت و قهر الهی قرار می‌گیرند، به خاطر کفر و لجابت خودشان است. «لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» قلب بعضی از افراد به علت کثرت گناه و آلودگی حالتی پیدا می‌کند که حقایق و معارف الهی در این قلب وارد نمی‌شود (و گفتند قلبهای ما در حجاب و غلاف است. **(غلف)** به معنای محفوظ و پیچیده به لفاف و پوشش و حجاب است و این کنایه از عدم امکان شنیدن آن چیزی است که به آن دعوت می‌شوند، پس در قلب آنان

هیچ دعوت جدیدی نفوذ نمی کند و این حرف برای مایوس کردن پیامبر(ص) و مؤمنان بود که بدانند آنان هرگز ایمان نمی آورند، «بل لعنهم الله بکفرهم» (بلکه خدا بخاطر کفرشان آنها را لعنت کرده) و خدا به این جهت آنان را از رحمت و هدایت خود طرد کرده است «فقلیلا ما یؤمنون» (پس کمترند آنانکه ایمان می آورند)، چون فقط افراد اندکی مثل عبدالله بن سلام و دوستش به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند.

این تعبیر یا کنایه از این است که قلب های ما پر است به این معنا که آنچه که در تورات برای ما آمده برای ما کافی است و نیاز به پیامبر جدید نداریم و قلب ما پر از علومی است که در تورات برای ما آمده است.

احتمال دیگر این است که منظور از غلف این است که اگر حرف های شما حقیقت باشد این حقایق در گوش ما نمی رود «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» یعنی ما تکویناً نمی توانیم و قدرت نداریم حرف های شما را بپذیریم نه اینکه نمی خواهیم بپذیریم. خودشان را به گونه ای تصویر می کنند که قابل هدایت نیستند.

در هر صورت این احتمال وجود دارد ولی خداوند متعال در جواب این ها می فرماید «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ» اما این حرف درست نیست، خدا این ها را به خاطر کفرشان لعنت کرده است.

چون به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند. این را شنیده اید که ممکن است چیزی در اختیار انسان نباشد ولی مقدمه اش در اختیار انسان است.

اگر کسی بالای پشت بام برود و خودش را پایین بیندازد، به او می‌گویند چرا این کار را کردی؟ وقتی خودش را پرت کرد، آیا نهی دارد یا نه؟

وقتی سقوط کرد دیگر در اختیار خودش نیست ولی مقدمه‌اش در اختیار خودش بود و می‌توانست خودش را پرت نکند.

خداوند در رابطه با بنی‌اسرائیل می‌فرماید چون کافر شدند و کفر قلب این‌ها را سیاه کرده، قلوب این‌ها غلف شده؛ یعنی حقایق را نمی‌فهمند.

در معنای ﴿فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ﴾ سه احتمال توسط مفسرین بیان شده است:

بعضی گفته‌اند که یعنی به بعضی از احکام ایمان می‌آورند و به بعضی از احکام ایمان نمی‌آورند؛ به بعضی از آیات تورات ایمان می‌آورند و بعضی را نمی‌پذیرند.

چون در تورات علائم پیامبر ما آمده بود، اگر شما تورات را هم قبول می‌کردید، باید پیامبر ما را هم قبول می‌کردید.

می‌گویند تورات را قبول داریم اما در جایی که به ضررشان است قبول نمی‌کنند. در آیه دیگر قرآن می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾

۲۰. قلب قفل شده ♥

و آن قلبی است که بر اثر نیاندیشیدن، بسته شده و نفوذی در آن امکان

نیست. أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد ۲۴)

نخواهند آیا تعقل کنند در آیات قرآن تأمل کنند

پس آیا به دلهای خود کافران نهادند قلبی بزرگ و گران

- ۱- قرآن، تنها برای تلاوت و رعایت تجوید نیست، کتاب اندیشه و تدبّر است .
- ۲- کسانی که تدبّر در قرآن را رها کرده و با قرآن برخوردی سطحی دارند، مورد توبیخ خداوند قرار می‌گیرند «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»
- ۳- شرط بهره‌وری از مفاهیم عالی وحی و قرآن، سعه صدر و داشتن قلبی باز و سالم...
- ۴- یکی از راه‌های شناخت، راه دل و قلب است. نشانه عقل و قلب سالم، تدبّر در آیات قرآن است. خداوند بر اثر گناهان بسیار، بر قلب برخی قفل نهاده و آن‌ها دیگر هدایت نمی‌شوند. آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبر نمی‌کنند، و یا اگر تدبر می‌کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده‌اند قفل‌ها بر دل‌های آن‌ها است، به گونه‌ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی‌کند. اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می‌کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است.

۲۱. قلب زائغ ♥

و آن قلبی است که چون از حق و حقیقت منحرف شده، به همین جهت انحرافش همیشگی است.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (صف ۵)

به یاد آر موسی به قومش چه گفت	کلامی که از تو نباید نهفت
چرا می نمایم آزار من	نگیرید در گوش گفتار من
بدانید هرچند پیغمبرم	به امر خداوندتان رهبرم
دگرباره برحق بکردند پشت	خدا نیز دل‌هایشان را بکشت
هدایت نخواهد کند کردگار	گروهی که هستند ناراست کار

زاغ از زیغ به معنای انحراف از مسیر حق است. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می‌کند.

زَاغُوا مَنْحَرَفٌ شَدْنَدُ مِنْ حَقِّ وَ حَقِيقَتِي كَمَا مَوْسَى (ع) آورده بود.

أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ_ خدا دل‌هایشان را از پذیرش حق و حقیقت و گرایش به راستی و درستی کج و منحرف کرد. خداوند انحراف ظاهری آنان را به انحراف باطنی ایشان سرایت داد.

خداوند، کیفر و پاداش را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می‌دهد.

او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می‌کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می‌افزاید: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، خداوند او را رها می‌کند. زاعُوا....

۱- تاریخ زندگی حضرت موسی (علیه السلام) بخاطر درس‌ها و عبرت‌هایی که دارد نباید فراموش شود. «وَ إِذْ...»

۲- آشنایی با تاریخ بزرگان، سبب تسلی و دلداری است. إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ... لِمَ تُؤْذُونَنِي

۳- گاهی خودی‌ها بیش از بیگانگان مشکل‌آفرینی می‌کنند.

۴- در نهی از منکر، از اهرم عاطفه استفاده کنید.

۵- اذیت یاران، نباید سبب قهر و طرد آنها شود.

۶- علم و آگاهی، مسئولیت‌آور است. از آگاهان انتظار می‌رود که به علم خود عمل کنند. «لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ...»

۷- گفتار و رفتاری که موجب آزار رهبران دینی شود، به انحراف انسان می‌انجامد. «لِمَ تُؤْذُونَنِي... زاعُوا»

۸- انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف دل و روح و شخصیت و هویت و فرهنگ و فکر انسان است

۹- گناه، محرومیت از هدایت الهی را به دنبال دارد. «وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

آیه دوم

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ و..... وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ (آل عمران/۷)

بلی او خدائست کو بر صواب	به سویت فرستاده است این کتاب
که محکم بود برخی آیات آن که	اصل کتابست اندر بیان
گروهی از آیات را در سخن	تفاوت بود بهر معنا شدن
کسانی که دارند اندر ضمیر	تمایل به باطل طریق و مسیر
از این آیه ها خود اطاعت کنند	به تأویل آنان عنایت کنند
که تأویل سازند بر میل خویش	که هم شبهه هم فتنه آرند پیش
اگرچه که تأویل آن را، سزا	ندانند جز عالمان و خدا
بگویند بر این مبارک کتاب	بگشتیم مؤمن به راهی صواب
که آیات آن جمله از کبریاست	فرستاده از سوی ایزد به ماست
چنین نکته را کس نکردست ذکر	جز آنها که دارند عقلی و فکر

این گونه آیات، سبب انحراف ساده‌اندیشانی شده که به آیات دیگر توجه ندارند و از مفسران واقعی یعنی اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) جدا افتاده‌اند و شاید به جهت همین خطرات باشد که قرآن، خود به ما سفارش نموده است هنگام قرائت قرآن از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرید. برای درک آیات متشابه، مطابقت دادن با آیات محکمات است.

۱- هرکس همه‌ی آیات را نمی‌فهمد «وَأَخْرُ مُتَّشَابِهَاتٌ»

- ۲- قلب‌های منحرف، منشأ فساد و فتنه است. فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
- ۳- فتنه، تنها آشوب نظامی و فیزیکی نیست، تفسیر به رأی و تحریف فرهنگ و معانی آیات نیز فتنه است. گاهی حق و حقیقت نیز دستاویز باطل می‌شود

آیه سوم

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

(راسخان در علم می‌گویند:) پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌های ما را به باطل مایل مگردان و از سوی خود ما را رحمتی ببخش. به راستی که تو خود بسیار بخشنده‌ای.

خدایا ز بعد هدایت دگر مگردان دل ما بر آیین شرّ

ز الطاف خاصت به ما کن نثار که بسیار بخشنده ای کردگار

۱. به علم و دانش خود مغرور نشویم و از خداوند هدایت بخواهیم. رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
۲. نشانه‌ی علم واقعی و رسوخ در علم، توجّه به خدا و استمداد از اوست وَ الرَّاسِخُونَ
۳. محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است. «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»
۴. درخط قرارگرفتن خیلی مهم نیست، از خط خارج نشدن اهمیّت دارد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
۵. هدیه و هبه‌ی حقیقی، مخصوص اوست. «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»

زیغ قلب یکی دیگر از نام های بیماری روحی و عقلی انسان در قرآن است. این بیماری پنج بار در قرآن کریم ذکر شده است. زیغ، انحراف از راه راست و درست است.

زیغ نوعی بیماری روانی و عقلی است که نظام ادراکات عقلی انسان را دچار اختلال می کند و کسی که مبتلا به این بیماری است نمی تواند به ندای عقل پاسخ مثبت دهد. این بیماری موجب می شود که بیمار از راهی که عقل آن را درست می داند، منحرف شود و به راهی نادرست رود.

چگونگی پیدایش بیماری زیغ بیماری زیغ در نتیجه تکرار پاسخ های منفی به ندای عقل به وجود می آید. وقتی انسان از راهی که عقل آن را درست می داند، منحرف شد و کاری را که عقل آن را نادرست می داند، انجام داد و این عمل خلاف عقل را به دفعات تکرار کرد، انحراف از راستی و درستی، به تدریج، عادت او می شود و ضمیمه وجود او می گردد، به گونه ای که دیگر به سختی می تواند و بعضاً هرگز نمی تواند به راه راست برود و در مسیری که عقل آن را صحیح می داند قدم بردارد.

این بیماری خطرناک تا وقتی انسان زنده است، او را تهدید می کند و خطر ابتلا به این بیماری به حدی است که **راسخان در علم** و آنان که با دیده بصیرت، باطن این جهان را می بینند، پیوسته از خداوند می خواهند که آنان را از این خطر حفظ کند: **وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ... رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا. ... راسخان در علم می گویند. .. خدایا! دل های ما را منحرف مکن پس از آن که هدایتمان کردی.**

۲۲. قلب قاسی ♥

و آن دلی است مثل سنگ سخت شده و به عقیده و ایمان نرم نمی‌شود و موعظه و ارشاد در آن تأثیری ندارد. فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... الْمُحْسِنِينَ (مائده/۱۳)

چو آنها شکستند پیمان خویش	نمودیم لعنت برآن قوم و کیش
بکردیم دل‌هایشان همچو سنگ	از این رو که جستند آیین ننگ
در آیات یزدان ببردند دست	بدادند تغییرش آن قوم پست
بدادند از کف نصیبی گران	که بسیار اندرز بود اندر آن
ترا دم به دم می‌رسد این خبر	که آن خائنان می‌نمایند شرّ
مگر عده ای کم شمار و قلیل	که هستند مؤمن به رب جلیل
گر این عده کم، بدی کرده اند	ببخشا که رو سویت آورده اند
که هرکس کند کارهای نکو	خدا نیز رحمت بیارد بر او

و بخشی از آن چه را به آن‌ها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن‌ها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آنها در گذر و صرف نظر کن! یعنی به سبب کفرشان که در برابر حق خشوع نداشته باشند و هیچ رحمتی در آن‌ها تأثیر نگذارد، پس به همین سبب آن‌ها کلام خدا را به گونه‌ای تغییر دادند و زیادت و کاستی در آن بوجود آورند که آن را وارونه کردند.

و خدای سبحان به چنین امری راضی نبود به همین جهت گرفتار بدبختی و شقاوت شدند. و لذا از پیش خود قائل به تشبیه گشتند و یا موسی را خاتم انبیاء شمردند و

شریعت تورات را همیشگی پنداشتند و نسخ و بداء را باطل دانستند و قائل به عقاید باطله دیگر شدند. و به پیامبر (ص) می فرماید: تو همواره شاهد خیانت عده ای از آن ها خواهی بود و جز گروه اندکی مرتب این ها مرتکب خیانت می شوند و استثناء کردن این عده اندک منافاتی با این ندارد که لعنت و عذاب متوجه این امت و نژاد بشود. و در آخر می فرماید: ای پیامبر تو آن ها را عفو کن، یعنی از کسانی از یهود که ایمان به اسلام نیاورده اند آن ها را ببخش، چون خدا نیکوکاران را دوست می دارد. یکی از رذایل اخلاقی که در قرآن به آن اشاره شده است، «قساوت قلب» است. در لغت به معنی خشونت و نفوذ ناپذیری می باشد؛ و در اصطلاح قرآنی به قلب هایی که در برابر حق، تواضع، خشوع و انعطافی نداشته باشند و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند، «قاسیه» می گویند در فارسی از آن به «سنگدلی» تعبیر شده که در مقابل «نرم دلی» قرار گرفته است.

- ۱- از پیمان شکنی بنی اسرائیل و عواقب آن عبرت بگیریم. «فبما نقضهم... لعناهم»
- ۲- پیمان شکنی، عامل محرومیت از لطف الهی و زمینه ی پیدایش سنگدلی است
- ۳- گروهی از بنی اسرائیل، همواره اهل خیانت بودند لاتزال تطلع علی خائنة منهم»
- ۴- پیامبر (صلی الله علیه و آله) دائماً بر اعمال و رفتار یهود ناظر بودند لاتزال تطلع
- ۵- در برخورد با دشمن، انصاف را فراموش نکنیم. الا قليلاً یعنی همه ی بنی اسرائیل توطئه گر نبودند.

۶- عفو و صفح، از مصادیق احسان است. «فاعف عنهم و اصفح... المحسنين»

۷- نیکوکار، محبوب خداست. «ان الله يحب المحسنين»

درمان قساوت قلب اگر دل انسان بمیرد، دستگاه برقراری ارتباط در وجود او از بین رفته و حتی توفیق فکر اصلاح خویش و توبه به درگاه الهی را نخواهد داشت؛ اما مادامی که به این حد نرسیده و به شدت سختی گرفتار نشده باشد، راه درمان وجود دارد: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ... يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ خدا بهترین سخن را نازل کرده ... که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند می‌افتد سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود.

با اینکه قساوت قلب از آفت‌های بزرگ در راه تکامل و شناخت انسان است؛ وجود یک روزنه کوچک در قلب، باعث نرم شدن دل و آمادگی آن برای ورود انوار رحمانیه الهی می‌شود. تفکر، که نقش بسیار مهمی را برای ایجاد این روزنه بر عهده داشته، انسان در رابطه‌اش با خود، جامعه و خدا بیشتر و دقیق‌تر اندیشه نموده و با دقت بیشتری به آیات خدا نظاره می‌کند، پس به جایگاه خویش پی برده و راه استغفار، دعا و تضرع به درگاه خدا را باز خواهد نمود؛ که خداوند برای شکستن سدّ قساوت، انسان را به تفکر فراخوانده است:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ... قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مومنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! ... تفکر در آیات الهی دارویی شفا بخش است که موجب آگاهی انسان و باز شدن راه دعا، توبه و خشوع در برابر خدا و نرم شدن و روشنایی دل او می‌باشد.

۲۳. قلب مَخْتوم ♥

و آن قلبی است که به علت سماجت، مهر و پوششی بر آن زده شده است.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

بقره ۷

نهاده خدا مهر بر قلب و گوش

دو چشمانشان را شده پرده پوش

همانا که از سوی یزدان پاک

برایشان عذابی است بس دردناک

چنان که «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» خدا بر دل افراد متکبر و ستم‌پیشه، و هواپرست مهر می‌زند. بنابراین مهر الهی نتیجه‌ی انتخاب بد خود انسان است، نه آنکه یک عمل قهری و جبری از طرف خدا باشد.

۱- درك نکردن حقیقت، شاید بالاترین کیفرهای الهی است. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»
۲- کفر و الحاد، سبب مهر خوردن دل‌ها و گوش‌هاست. «الَّذِينَ كَفَرُوا... خَتَمَ اللَّهُ»
۳- در اثر پافشاری بر کفر، امتیازات اساسی انسان (درک حقایق و واقعیات) سلب می‌شود.

۴- کیفر الهی، متناسب با عمل ماست. «الَّذِينَ كَفَرُوا... خَتَمَ اللَّهُ» آری، جزای کسی که حق را فهمید و بر آن سرپوش گذاشت، آن است که خدا هم بر چشم، گوش، روح و فکرش سرپوش گذارد.

در واقع انسان، خود عامل بدبختی خویش را فراهم می‌کند. چنانکه امام رضا (علیه السلام) فرمود: مهر خوردن، عقوبت کفر آنهاست.

آیه دوم

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ جاثیه ۲۳

(ای رسول ما) آیا می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و پس از اتمام حجت) گمراه ساخته و مهر (قهر) بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده؟ پس او را بعد از خدا دیگر که هدایت خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنی نمی‌شوید؟

کسی را ببینی که او بر هوا یکی را شده عبد و خواند خدا؟

خود آگاه و دانسته یکتا اله بگردست گمراه او را ز راه

به گوش و دلش مهر بنهاده است به چشمان او پرده ای داده است

چه کس هادی او بگردد به راست چو لطف خداوند از او بخواست

شما هیچ آیا در این انجمن نگریدید یادآور این سخن

قرآن درباره‌ی دو گروه تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» آورده یکی کفار که می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» و دیگری هواپرستان: «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» مراد از هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است. هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می‌اندازد، نه چشم حقیقت را می‌بیند و نه گوش حق را می‌شنود و نه دل درک صحیح دارد. یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش به مادیات است چنانکه در جای دیگر: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» هوا پرستی اساس محنت‌هاست. هوس‌ها مرکب فتنه‌ها است. سرچشمه‌ی فتنه‌ها، پیروی از هوس‌هاست.

هوی پرستی مانع عدالت است «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا». سبب انحراف از راه خداست «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ». سبب سقوط انسان است «وَأَتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى». نتیجه در آیه: هوی پرستی سبب مهر خوردن بر گوش و دل است «هَوَاهُ... وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ»

حدیث: در مورد **أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** پیامبر اکرم نصیحت‌هایی خطاب به ابن مسعود: بعد از من گروهی خواهند آمد، خانه‌ها بنا می‌کنند و قصرها برپا می‌دارند و مساجد را زینت می‌کنند؛ اهتمام‌شان جز دنیا نیست، دور آن می‌چرخند و به آن اعتماد می‌کنند؛ خدای‌شان شکم‌شان است و خداوند متعال می‌فرماید: و صنایعی می‌سازید که امید دارید جاودانه باشید؟! و هنگامی که برمی‌آشوبید، جبارانه برمی‌آشوبید؛ پس تقوای الهی در پیش گیرید و مرا فرمان برید (شعراء/۱۲۹-۱۳۱) و خداوند متعال فرمود: «آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای [نفس] خود قرار داد؛ و خداوند او را دانسته به گمراهی انداخت؛ و بر شنوایی‌اش و قلبش مهر پایان نهاد و بر دیده‌اش پرده‌ای افکند، پس چه کسی بعد از خدا هدایتش می‌کند؛ آیا پس متذکر نمی‌شوید؟» و او نیست مگر منافقی که دینش را هوای نفسش قرار داده و خدایش شکمش است و هرچه از حلال و حرام بدان میل پیدا می‌کند جلوی خودش را نمی‌گیرد؛ که خداوند متعال فرمود «به زندگی دنیا دلخوش کردند و زندگی دنیا در آخرت جز کالایی نیست» (رعد/۲۶). ابن مسعود! قبله آن‌ها زنان‌شان است و شرف آنها درهم و دینارشان است و همت آن‌ها شکم‌شان است؛ آن‌ها بدترین بدهایند. فتنه از آن‌ها شروع می‌شود و به آن‌ها برمی‌گردد...

۲۴. قلب اعمی ♥

و آن کوردلی است که تحقیق نکرده واقعیت را نمی‌بیند و در نتیجه پند و اندرز هم نمی‌گیرد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج/۴۶)

نخواهند، سازند آیا سفر
بجویند ز آن رفتگان خود خبر
مگر آنکه آیند آنان به هوش
دل آگه شوند و نیوشنده گوش
که چشمان این کافران کور نیست
دو چشمی که حق داد از بهر زیست
ولی در دل خویش هستند کور
نیابند هرگز، رهی سوی نور

اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش.

۱- سفرهای علمی و تجربی، کاری ارزشمند و راهی مطلوب برای گسترش شناخت است.

۲- زمین و زمان، کلاس درس است و کسانی که عبرت نمی‌گیرند سزاوار توبیخ هستند.

۳- گروهی از مردم، نه از پیامبران بیرونی پند می‌گیرند و نه از عقل که پیامبر درونی است.

۴- عقل، گوش و چشم از ابزار شناخت است. «يَعْقِلُونَ... آذَانٌ... ابصار»

۵- بدتر از نابینایی چشم، نابینایی دل است که با پند گرفتن بینا نمی‌شود. «تَعْمَى الْقُلُوبُ»

آری، اصرار در لجابت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش.

قرآن کسانی را که مبتلا به بیماری اندیشه اند و این بیماری، آنان را از شناخت حقایق عقلی محروم کرده است، کور می‌داند.

تعبیر کوری در قرآن، ۴ بار در مورد کوری ظاهری و ۲۹ بار در مورد بیماری اندیشه و کوری باطنی به کار رفته است.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج ۴۶)

آری، دیده‌ها کور نیست، ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است! در آیات دیگری از همین سوره افرادی که مبتلا به بیماری اندیشه هستند به عنوان کرها و لال‌ها و کورهایی مطرح شده‌اند که قدرت تفکر و تعقل از آنان سلب گردیده و امیدی به بازگشت آنان به راه حق و حقیقت وجود ندارد

صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ آنان کر و گنگ و کور هستند و بدین جهت نمی‌توانند بیندیشند.



۲۵. قلب غلیظ

و آن دلی است که عطوفت و رحمت و رأفت از آن برداشته شده و منزوی است.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورِهِمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران ۱۵۹)

کنون رحمت و لطف رب جهان	تو را کرد با مردمان مهربان
اگر ای محمد (ص) بدی تندرو	پراکنده گشتند از گرد تو
اگر مردم از روی نابخردی	نمودند در حق تو صد بدی
گناهانشان را ببخش و زرب	بر آنها کن آمرزشی را طلب
بکن مشورت در زمان نبرد	که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟
بر آنچه مصمم بگشتی برآن	به یزدان توکل کن و پیش ران
که باشد خدا دوست با آن عباد	که دارند بر رب خود اعتماد

غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت است.

به درستی که تو به اخلاق پسندیده و بزرگی آراسته شده ای. حسن خلق و گشاده رویی از بارزترین صفاتی است که در معاشرت های اجتماعی باعث نفوذ محبت شده و در تأثیر سخن اثری شگفت انگیز دارد.

به همین جهت خدای مهربان، پیامبران و سفیران خود را انسان هایی عطوف و نرم خو قرارداد تا بهتر بتوانند در مردم اثرگذارند. خدای مهربان، پیامبران و سفیران خود را

انسان‌هایی عطف و نرم‌خو قرار داد تا بهتر بتوانند در مردم اثرگذارند و آنان را به سوی خود جذب نمایند.

این مردان بزرگ برای تحقق بخشیدن به اهداف الهی خود، با برخورداری از حسن خلق و شرح صدر، چنان با ملایمت و گشاده‌رویی با مردم روبه‌رو می‌شدند که نه تنها هر انسان حقیقت‌جویی را به آسانی شیفته خود می‌ساختند و او را از زلال هدایت سیراب می‌کردند، بلکه گاهی دشمنان را نیز شرمنده و منقلب می‌کردند. مصداق کامل این فضیلت، وجود مقدس رسول گرامی است. در نتیجه قلبی غلیظ در پیامبران وجود نداشته و هیچ سنخیتی ندارد.

قرآن کریم، این مزیت‌گرانیهای اخلاقی را عنایتی بزرگ از سوی ذات مقدس خداوند دانسته، می‌فرماید: *فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ..* گرچه محتوای آیه یک سری دستورات کلی است، لیکن نزول آیه درباره‌ی جنگ احد است.

زیرا مسلمانانی که در جنگ اُحد فرار کرده، شکست خورده بودند، در آتش افسوس و پشیمانی می‌سوختند

۱. نرمش با مردم، یک هدیه‌ی الهی است. «*فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ*»
۲. افراد خشن و سختگیر نمی‌توانند مردم‌داری کنند. «*لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ*»
۳. نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم است. «*حَوْلِكَ*»
۴. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطف همراه است. «*فَاعْفُ عَنْهُمْ*»
۵. خطاکارانِ پشیمان و گنهکاران شرمنده را بپذیرید و جذب کنید. «*فَاعْفُ عَنْهُمْ....*»

(مشورت)

۶. پیامبر وظیفه داشت با مردم حتی آنان که در گذشته لغزش داشته‌اند نیز مشورت کند. «و شاورهُمْ». هر چند نتیجه‌ی مشورت در جنگ احد، مبنی بر مبارزه در بیرون شهر، به شکست انجامید، ولی این قبیل موارد نباید ما را از اصل مشورت و فواید آن باز دارد.

۷. ظلمی را که به تو کردند، عفو کن؛ «فَاعْفُ عَنْهُمْ» برای گناهی که نسبت به خدا مرتکب شدند، طلب آمرزش کن؛ «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» در مسائل سیاسی اجتماعی، آنان را طرف مشورت خود قرار ده. «و شاورهُمْ»

۸. استغفار پیامبر درباره‌ی امتش، به دستور خداست. پس مورد قبول نیز هست
۹. مشورت کردن، منافاتی با حاکمیت واحد و قاطعیت ندارد و شاورهُمْ... فَإِذَا عَزَمْتَ
۱۰. در کنار فکر و مشورت، توکل بر خدا فراموش نشود. فَتَوَكَّلْ
۱۱. ابتدا مشورت و سپس توکل، چاره‌ی کارهاست، خواه به نتیجه برسیم یا نرسیم.



۲۶. قلب متکبر ♥

و آن دل مغرور و متکبری است که از توحید و طاعت خداوند بدون دلیلی
رویگردان است. الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ

وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ غافر ۳۵

کسانی که در حجت ذوالجلال

نمایند بیهوده هر دم جدال

بیارند در خشم و اندر غضب

خداوند و هم مؤمنان به رب

کسی را که جابر شد و خود مدار

به قلبش زند مهر پروردگار

نکته‌ها: «سُلْطَانٍ» به معنای حجت و برهان «مقت» به معنای خشم و غضب

شدید است. این آیه، تفسیری است برای آیاتی که می‌فرماید: خدا بر دل‌ها مهر می‌زند

چون در این جا می‌فرماید: مهر خداوند بر دل‌های متکبران جبار است يَطْبَعُ اللَّهُ...

۱- جدال از سر جهل و بی‌فکری و بی‌دلیلی، سبب تردید و تشکیک و محروم شدن از

هدایت الهی می‌گردد. «يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ»

۲- جدال نیز شیوه و اخلاق مخصوص به خود دارد و جدال بی دلیل مردود است.

۳- انبیا دلایل روشن دارند، «جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» ولی مخالفان دلیل ندارند

۴- دلیل وبرهان موجب نوعی سلطه و حکومت بر دیگران می‌شود. «بِغَيْرِ سُلْطَانٍ»

۵- ستیزه‌گران بی‌دلیل، از محبوبیت نزد خدا و مردم، محروم هستند. «مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ

۶- قهر خداوند، قانونمند است. «كَذَلِكَ»

۷- تکبر نابجا انسان را از دریافت الطاف الهی محروم می‌کند. «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ

- ۸- در نظامی که حاکمش فرعون متکبر و جبّار است، در ارشاد مردم باید کلماتی آورده شود که آنان مصداقش را پیدا کنند. «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»
- ۹- دلیل انکار رسالت حضرت موسی به خاطر روحیه‌ی تکبر بود. «مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»
- ۱۰- مؤمنان باید در برابر ستیزه‌جویان و مجادله‌گران بی منطق موضع‌گیری کنند و از آنان برائت جویند و خشم خودشان را اعلام نمایند. «يُجَادِلُونَ... بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ
- این آیه توصیف همان مسرف مرتاب در آیه قبل است، یعنی چنین کسی که پا از حد خود فراتر گذارد و دچار شک باشد، به هیچ حجتی دل نمی‌بندد و آیات خدا را بدون هیچ دلیل عقلانی رد می‌کند و برای رد آن به جدال باطل، اقدام می‌نماید.
- با اینکه خداوند فطرت بشر را پذیرای حق قرار داده اما این افراد به جهت اعمال پلیدشان به نفس خود عداوت ورزیده و حق را رد می‌کنند، چون خدا به دل‌های آن‌ها مهر زده و دیگر هیچ حرف حق و برهان قاطعی را درک نمی‌کنند و به هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای اعتماد نمی‌نمایند.
- روح و حقیقت مسأله‌ی پاسداری و سپاه پاسداران این بود. امروز ایمان در دل جوانان ما، در سرتاسر کشور ما گسترده است.
- البته عده‌ای این را نمی‌فهمند. هم آن روزی که معنویت در غربت بود (مثل دوران امام سجّاد) و هم آن روزی که معنویت در قدرت بود (مثل زمان پیامبر) در هر دو حال کسانی بودند که نمی‌توانستند درک کنند که هدف از این تلاش، از این مجاهدت و از این حرکت معنوی چیست؛

۲۷. قلب آثم ♥

و آن دلی است گناهکار، که گواهی حق را کتمان می کند و می پوشاند.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ
الَّذِي أَوْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره ۲۸۳)

اگر هم که باشید اندر سفر	ندیدید از کاتب آنجا اثر
وثیقه بگیرید خود همچنین	اگر می شناسید کس را امین
به آنکه امین است نزد شما	امانت سپارید مال و بها
بترسید از خشم پروردگار	خیانت نورزید هرگز به کار
نگردید خائن چو گشتید امین	شهادت نسازید کتمان چنین
که هرکس شهادت نماید نهان	گناهکار باشد به دل بی گمان
ز هر کار آگه بود کردگار	چه پنهان بود کار یا آشکار

هرگاه برای تنظیم سند بدهی نویسنده‌ای نبود می توان از بدهکار گرو و وثیقه گرفت، خواه در سفر باشیم یا نباشیم.

جمله‌ی *إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ* برای آنست که معمولاً در سفرها انسان با کمبودها برخورد می کند نظیر جمله‌ی *إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ* هنگامی که مرگ به سراغ شما آمد وصیت کنید. وصیت مخصوص زمان مرگ نیست،

۱- شرط وثیقه، بدست گرفتن و در اختیار بودن است. «مقبوضه»

۲- کار از محکم کاری عیب نمی کند، در برابر طلب، وثیقه بگیرید «*فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ*»

- ۳- جایگاه افراد در احکام تفاوت دارد. برای ناشناس رهن و برای افراد مطمئن
- ۴- نگذارید اعتمادها و اطمینانها در معاملات سلب شود. فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا
- ۵- افراد آگاه به حقوق مردم، در برابر مظلومان مسئولند. وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
- ۶- آنجا که بیان حق لازم است، سکوت حرام است. وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
- ۷- انحراف درونی، سبب انحراف بیرونی. قلب گناهکار، عامل کتمان گواهی می شود.
۸. ایمان به اینکه خدا همه کارهای را می داند، سبب پیدایش تقوا و بیان حقایق است.
- إثم در قرآن:** یگانه معنای این واژه، «گندی و به تأخیر افتادن» است.

صاحب إثم از رسیدن به خیر بازمانده است. همچنین، معنای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ آن است که در مرحله تقوی، گندی و به تأخیر افتادن به خاطر حفظ عزت و منزلت خیالی و موهوم آشکار می شود.

نظریات متفاوتی در باب مفهوم «إثم» ذکر شده که عبارتند از:

۱. إثم به آن حالتی گفته می شود که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از رسیدن به نیکی ها و کمالات بازمی دارد هر نوع گناهی در مفهوم وسیع إثم داخل است.
۲. کار زشت که مرتکب آن مورد ملامت است؛ کاری که مردم از آن نفرت دارند.
۳. إثم گناهی است که مستوجب مکافات و تنبیه است.
۴. در اصطلاح، إثم آثار سوئی است که بعد از گناه برای آدمی باقی می ماند و نیز عملی است که وبال آن موجب محرومیت انسان از خوبی های بسیار است؛ مانند شرب خمر، سرقت و کلیه کارهایی که نمی گذارد آدمی خوبی های حیات را کسب کند.
۵. پیامبر (صلی الله): إثم چیزی است که در قلب ناراحتی و اضطراب ایجاد کند.

۲۸. قلب لاهی ♥

و آن دلی که از قرآن غافل، و لهو و لعب و شهوت‌های دنیا او را سرگرم کرده.

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ
وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (انبیاء ۳)

شنیدند اخبار روز جزا ولی بازجستند راه هوا
ستمکار مردم چه مرد و چه زن بگویند آهسته با هم سخن
مگر مصطفی کیست جز یک بشر که همچون شما هست پا تا به سر
اگر مردمانید روشن ضمیر به سحرش چرایید اکنون اسیر

۱- سرگرمی به مسائل بی‌ارزش انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب و قیامت غافل می‌کند. فِي غَفْلَةٍ... لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ

۲- افراد منحرف، انحراف خود را توجیه می‌کنند. «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ»

۳- تا دل از خدا غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی‌گیرد. «يَلْعَبُونَ- لَاهِيَةً»

۴- مخالفان انبیا، در پنهان توطئه می‌کنند و معجزات را سحر و جادو می‌شمرند

۵- کفار با پوشاندن حقایق، نسبت به خود و دیگران ظلم می‌کنند. «ظَلَمُوا»

۶- تهمت ستمگران به انبیا نشانه آن است که مکتب انبیا ظلم ستیز است «الَّذِينَ»

۷- زندگی انبیا در میان مردم و بسیار ساده و عادی بود. «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»

قلب‌های ایشان سرگرم به مادیات است و به همین جهت از مهمات خود فارغ

مانده و چون قرآن را می‌شنوند با حالت پنهانی، با یکدیگر نجوا می‌کنند و برای ابطال

نبوت پیامبر، می‌گویند آیا جز اینست که او هم بشری مانند شماست؟

در واقع با این کلام می خواهند بگویند محال است که بشری که در ظاهر مانند ماست، اطاعت شود.

در سوره کهف آیه ۱۱۰: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا .

بگو: جز این نیست که من مانند شما بشری هستم (دعوی احاطه به جهان‌های نامتناهی و کلیه کلمات الهی نکنم، تنها فرق من با شما این است) که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتاست،

پس هر کس به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند.

۱- نباید خود را بیش از آنچه هستیم معرفی کنیم، پیامبران خود را بشر می‌دانستند.

۲- شرط نبوت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیز الگوی دیگر انسان‌ها باشد.

۳- رهبران الهی باید جلو غلو و مبالغه‌ها را بگیرند. أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

۴- برای کار خدایی کردن، حتی امید به پاداش الهی کافی است گرچه یقین نباشد. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا ... فَلْيَعْمَلْ

۲۹- قلب زنگار زده و آلوده ♥

آن دلی است که به علت گناه مکرر، زنگار گرفته و به تدریج به سیاهی تبدیل شده است.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین/۱۴)

چنین نیست کانان تصور کنند همه باطل است آنچه باور کنند
شود چیره بر قلب آن قوم خوار سیاهی ظلمت، پلیدی کار

رین به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می‌نشیند.

امام باقر(علیه السلام): هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ و فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه قلبش سفید است.

با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه‌ی سیاهی پدید می‌آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می‌شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی‌گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت بر نمی‌گردد.

خداوند به صراحت از زنگار قلوب و دل‌ها، اشاره می‌کند و می‌گوید که لجاجت و بهانه جویی بسیاری از مردم به سبب همین زنگار دل‌هاست،

این گونه است که در یک فرآیندی چنان دل‌ها تیره و زنگار گرفته می‌شود که حتی خورشید را در نیمه روز منکر می‌شود و تکذیب می‌کند، از این رو، همان گونه که جسم، هرازگاهی نیازمند شستشو است تا چرک زدایی شود،

لازم است تا روان نیز زنگار روی شود ، سالی یک بار خانه ی دل را به آب صفا و صمیمت بشوییم و غبار و زنگار از آینه دل پاک کنیم و به ایمان و تقوا مزین نماییم زیرا که خانه دل بیشتر نیازمند خانه تکانی و غبارروبی است.

۱- افسانه پنداشتن قرآن، ناشی از ناپاکی دل است. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»
۲- گناه، روح انسان را دگرگون و از درک حق بازمی‌دارد. بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

۳- فطرت انسان سالم است، آنچه آن را می‌پوشاند، گناه است. «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

۴- در فرهنگ قرآن، قلب و روح مرکز درک حقایق است. «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»

۵- اصرار و تداوم بر گناه، سبب زنگار قلب است. «ما كانوا يكسبون»

۶- زنگار گناه که در دنیا مانع درک حقیقت است،

در آخرت نیز مانع دریافت الطاف الهی می‌شود. «إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
قال المعصوم(ع) : کوچک شمردن گناه خود گناه بزرگی است.



۳۰- قلب متعصب ♥

دلی که از روی تعصب و نادانی، با پافشاری روی عقیده‌ی جاهلی خود عمل کند.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (فتح ۲۶)

چو کفار غرقه در اعمال بد	بجستند از صد تعصب مدد
تعصب از آن نوع در قلبشان	که از جاهلیت در آن بُد نشان
از این سوی بر مؤمنان و رسول	خداوند کردی وقاری نزول
به تقوایشان ساختی همنشین	که گردند با وصف تقوی قرین
که بودند آنان سزاوارتر	کزین باغ عزت بچینند بر
چو اهلیتی این چنین داشتند	چنان خرمن نیک برداشتند
که بر هرچه در این جهان پابجاست	همه آگه و مطلع کبریاست

حمیت به معنای گرمی و داغی است و به خشم و تعصب شدید نیز اطلاق می‌شود. تعصب اگر بر اساس جهالت باشد، نکوهیده ولی اگر بر اساس غیرت دینی و پافشاری بر حق و منطق باشد نیکوست. مراد از «کَلِمَةُ التَّقْوَى» ایمان است. در ماجرای صلح حدیبیه، حضرت علی علیه‌السلام به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) صلح‌نامه را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز کردند، مشرکان گفتند که ما قبول نداریم و حضرت، آن را به «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» تغییر دادند، سپس مشرکان از کلمه «رسول‌الله» ایراد گرفتند که باید حذف شود.

بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این تغییر را با آرامش پذیرفت و لقب «رسول الله» را حذف کردند، این نمونه حمیت مشرکان و نزول سکینه بر پیامبر و یارانش بود. اسلام، با فرهنگ جاهلیت به هر نوعی که باشد مبارزه می کند؛ «ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» «تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ» و «حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» دل انسان، هم مرکز ارتباط با خدا و رشد فضایل است و هم بستر گسترش مفساد:

رشد معنوی: تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ . أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَتْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

گسترش منفی: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ . يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَ اِشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

۱- تعصب جاهلیت، عامل بستن راه مسجد بر مؤمنان است صَدُّوْكُمْ... فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ
 ۲- آنچه انسان را در برابر تعصب های جاهلی حفظ می کند، سکینه و آرامش است
 ۳- مفساد اخلاقی، در بستر کفر رشد و نمو می کند و ایمان به خدا مانع رشد غرایز منفی است .

۴- تعصب و ایستادگی، اگر همراه با استدلال و منطق باشد، ارزش دارد، آنچه مورد انتقاد است، خشم و تعصب برخاسته از جاهلیت است. «حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ»
 ۵- در مقابل رفتار جاهلانه نباید مقابله به مثل کرد حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
 ۶- خداوند مؤمنان را در برابر کینه ها و تعصب ها، تنها نمی گذارد .

تعصب در تفاسیر روایی: از امام سجّاد (علیه السلام) سؤال شد عصبیت چیست، فرمود: عصبیتی که موجب گناه می گردد آن است که مردی بدترین خویشاوندانش

را خوب بداند و نیکان قوم دیگری را بد جلوه دهد، تعصّب آن نیست که کسی قوم خود را دوست بدارد بلکه تعصّب آن است که در ظلم قوم خود از آن‌ها دفاع کند و یاری نماید.

پیامبر (ص): اگر کسی به اندازه‌ی دانه خردلی [به کمترین میزانی] در دلش عصبیت داشته باشد خداوند به روز قیامت او را با اعراب جاهلیت بر می‌انگیزد. امام صادق (علیه السلام): اگر کسی تعصّب ورزد یا برای او تعصّب ورزیده شود، در حقیقت بند ایمان را از گردنش بیرون آورده است.

امام علی (علیه السلام): خداوند شش گروه را به شش چیز عذاب می‌کند: **عرب** را به **تعصّب** داشتن، **دهقانان** را به **تکبر**، **امیران** را به **ستم**، **فقیهان** را به **حسد**، **تاجران** را به **خیانت**، **روستائیان** را به **نادانی**.

پس آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت را که در دل هایتان پنهان است خاموش کنید، چرا که این کبر و خودخواهی در فرد مسلمان از خاطره انگیزی‌های شیطان و ایجاد نخوت‌ها و فسادها و وسوسه‌های اوست. ...

خدا را خدا را از کبر برگرفته از عصبیت، و خودخواهی جاهلی، که زاینده‌ی کینه و دشمنی، و مجرای دمیدن و افسون شیطان است، کبری که با آن امت‌های پیشین، و ملت‌های گذشته را فریب داده است.

۳۱ . قلب بیمناک ♥

آن دلی که همواره با ترس و رعب بوده که کافران را احاطه می کند.

سَنَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (آل عمران ۱۵۹)

کنون رحمت و لطف رب جهان	تو را کرد با مردمان مهربان
اگر ای محمد (ص) بدی تندرو	پراکنده گشتند از گرد تو
اگر مردم از روی نابخردی	نمودند در حق تو صد بدی
گناهانشان را ببخش و زرب	بر آنها کن آمرزشی را طلب
بکن مشورت در زمان نبرد	که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟
بر آنچه مصمم بگشتی برآن	به یزدان توکل کن و پیش ران
که باشد خدا دوست با آن عباد	که دارند بر رب خود اعتماد

ابوسفیان و مشرکین بعد از غزوه احد به طرف مکه مراجعت می کردند. ابوسفیان در بین راه می گفت: بد کردیم از این که همه مسلمین را نکشتیم. اکنون بازمی گردیم و همه آنها را می کشیم. هنگامی که عزم مراجعت به سوی مدینه را نمودند رعب و ترسی در دل های آنها مستولی شد.

دوباره منصرف شده و مراجعت کردند و این آیه نازل گردید. پس از شکست مسلمانان در احد، ابوسفیان و لشکریانش که هنوز از اطراف مدینه خیلی دور نشده بودند، گفتند: مسلمانها نابود شدند و باقیمانده آنان گریختند، خوب است بازگردیم و آنها را ریشه کن کنیم.

ولی خداوند آنچنان ترس و وحشتی در دل آنان افکند که مانند شکست خوردگان به مکه بازگشتند، چون نگران حمله مسلمانان بودند

۱- خدا، مسلمانان را با القای ترس بر قلب دشمن یاری می کند سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الرُّعْبِ
۲- تکیه به غیر خدا، شرک و عامل ترس است. همانگونه که ایمان و یاد خدا عامل اطمینان می باشد «الرُّعْبِ بِمَا أَشْرَكُوا»

۳- مشرک، بر ادعای شرک برهان ندارد. «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»

۴- اصول عقاید باید بر اساس منطق و استدلال باشد. «لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»

۵- برهان، نوری الهی است که بر دلها نازل می شود و مشرکان این نور را ندارند.

۶- شرک، نوعی ظلم است. «بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ»

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آگاه باشد (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند نه غمگین می شوند. این آیات ویژگی های اولیای خدا را بازگو می کند. شعار آنان این است: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا ...»
و نتیجه ی این خوف، تقواست و ثمره ی تقوا: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» این عدم خوفِ اولیای خدا، هم در دنیاست و هم در آخرت «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اولیای خدا سکوتشان ذکر است، نگاهشان عبرت، سخنشان حکمت و حرکتشان در جامعه، مایه ی برکت است. علی (علیه السلام) فرمود: خداوند ولیّ خود را میان مردم پنهان کرده است، پس هرگز مسلمانی را تحقیر نکنید، شاید او از اولیای خدا باشد، (انّ الله اخفی ولیّه فی عباده فلا تستصغرنّ عبداً من عبیدالله فریما یكون ولیّه وانت لاتعلم)

سخنان رهبری درباره لزوم داشتن شجاعت، جسارت و درایت لازم در مقابله با دشمن ، طبق آیه مورد نظر این رعب و ترس باید در جبهه ی دشمن باشد. امام از هیچ چیزی نمی ترسید در مقابل، ما نه فقط در عمل احتیاج به شجاعت داریم، در فهم هم احتیاج به شجاعت داریم. در فهم فقیهانه، احتیاج به شجاعت هست؛ اگر شجاعت نبود، حتی در فهم هم خلل به وجود خواهد آمد.

درک روشن از کُبریات و صُغریات؛ گاهی انسان کُبریات را درست می فهمد، یعنی اینکه ما شجاعت داشته باشیم، ترس نداشته باشیم؛ والا ترس از مالمان، ترس از جانمان، ترس از آبرویمان، انفعال در مقابل دشمن، ترس از جو، ترس از فضا؛ اگر این حرف را بزنیم، علیه ما خواهند بود؛ اگر این حرف را بزنیم، فلان لکه را به ما خواهند چسباند؛ این ترسها فهم انسان را هم مختل می کند.

گاهی انسان به خاطر این ترس ها، به خاطر این ملاحظات، صورت مسئله را درست نمی فهمد؛ نمی تواند مسئله را درست درک بکند و حل بکند؛ موجب اشتباه خواهد شد. ۸۸/۷/۲ در مواجهه ی با حوادث نباید دچار ترس و دلهره شد. (الانّ اولیاءالله لا خوف علیهم و لا یحزنون) ، این [آیه] در سوره ی یونس است؛

در سوره ی بقره [هم] شاید چهار پنج جا «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» در مورد مؤمنین آمده. خب این به خاطر ایمان است، به خاطر ارتباط با خدا است، به خاطر قبول ولایت الهی است؛ خوف خوف و مانند آن نباید باشد. امام (رضوان الله علیه) واقعا نمی ترسید. ما یک وقتی خدمت ایشان نشستیم بودیم همان اول

انقلاب؛ همان وقت هایی که با آن بنده خدا یک و دو داشته ایم بودیم سر قضایای نیروهای مسلح و این حرف ها. بنده به ایشان گفتم «علت اینکه شما مثلا فلان جمله را درباره ی فلان شخص گفتید این است که می ترسید... می خواستم بگویم «می ترسید که نیروهای مسلح مثلا بدشان بیاید»، تا گفتم «می ترسید»، ایشان همینجور بلافاصله گفتند «من از هیچ چیز نمی ترسم». ایشان منتظر نشدند که متعلق ترس را بگویم، تا گفتم شما «می ترسید»، ایشان گفتند «من از هیچ چیز نمی ترسم» واقعا هم همین جور بود؛ ایشان از هیچ چیز نمی ترسید ۹۷/۱۲/۲۳

اگر مسئولین کشور بترسند... شجاعت در برابر هیبت دشمن، جزو شاخص هاست. در مقابل دشمن اگر مسئولین کشور احساس رعب و خوف بکنند، بر سر ملت بلاهای بزرگ خواهد آمد. آن ملت هائی که ذلیل و مقهور دست دشمن شدند، عمده ی علت این بود که مسئولان (پیشروان قافله ی ملت) شجاعت لازم، اعتماد به نفس لازم را نداشتند. گاهی در بین آحاد مردم عناصر مؤمن، فعال، فداکار، آماده ی به جانبازی هستند، منتها مسئولین و رؤسا وقتی خودشان این آمادگی را ندارند، نیروهای آن ها هم از بین می رود و این ظرفیت هم نابود می شود.

اگر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین ها بشود، دچار مدیران و مسئولانی بشود که جرأت و جسارت ندارند؛ در خود احساس قدرت نمی کنند، در مردم خودشان احساس توانائی و قدرت نمی کنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود.

۸۷/۹/۲۴

۳۲. قلب برگردانده شده ♥

دلی که به علت نفاق از تذکرات رویگردان، و خدا هم تلافی می کند .

وَ إِذَا مَا أَنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ
اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (توبه ۱۲۷)

چو يك سوره نازل شود، آن كسان	بگویند با هم تمسخرکنان
که آیا شما را کسی دیده است	کسی نامتان نیز فهمیده است ؟
اگر کس ندیدست، بیرون رویم	که باید از این جمع خارج شویم
برفتند بیرون و پروردگار	به دل‌هایشان مهر زد ماندگار
که هستند نادان و بی فکر و خام	نفاقست در قلب ایشان تمام

۱- منافقان، از افشای ماهیت پلید خود دل‌پوش دارند و بدن‌بال پنهان‌کاری هستند.

۲- منافقان از قرآن می‌گریزند. اُنزِلَتْ سُورَةٌ... انصَرَفُوا دوری از قرآن، نشانه **بیماردلی**

۳- قهر الهی به جهت روحیه‌ی هدایت‌گریز انسان است. انصَرَفُوا، صَرَفَ اللّهُ...

۴- دلیل اعراض از قرآن، نداشتن درک و فهم صحیح است. قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

منافقان طاقت شنیدن آیات الهی را ندارند آنگاه از نزد پیامبر بازمی‌گردند،

در حالیکه خدا دل‌هایشان را از فراگرفتن و دریافتن آیات الهی و ایمان به آن بازداشته و برگردانیده،

چون این‌ها در مقابل حق و واقعیت، مردمی کر و گنگ و کور هستند.

۳۳. قلب نفرت انگیز ♥

دلی که با همراهی با شرک و کفر، حالت تنفر به خود گرفته است.

وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (زمر/۴۵)

چو در محفلی که همه کافرند ز وحدت سخن در میان آورند
بگردند آن مردم تیره بخت ز ذکر خداوند دلتنگ سخت
چو ذکری رود جز خدا بر زبان بگردند خوشحال و دلشاد از آن

یعنی وقتی کلمه توحید لا اله الا الله گفته می‌شود و نامی از خدایان مشرکین برده نمی‌شود. مشرکینی که ایمانی به آخرت ندارند قلب هایشان منقبض و متنفر می‌شود. چون اگر به آخرت ایمان داشتند از یاد خدای واحد اعراض نمی‌کردند و تنها او را عبادت می‌نمودند، اما این‌ها وقتی صحبت از آلهه و خدایانشان پیش می‌آید خوشحال و مسرور می‌شوند.

(و همچنین می‌بینیم که پیروان مسلک‌های مادی حاکمیت خدا را رد می‌کنند چون آنها خواهان سلطه نامحدود هستند و می‌خواهند که دستشان در استعمار سرزمین‌ها و بندگان خدا باز باشد) در این آیه یکی از چهره‌های بسیار زشت و زننده مشرکان و منکران معاد را در برخورد با توحید منعکس ساخته، می‌فرماید: هنگامی که نام خداوند یگانه یکتا برده می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مضمئز و متنفر می‌گردد، اما هنگامی که از معبودهای دیگر سخن به میان می‌آید غرق سرور و

شادی می شوند! گاه انسان چنان به زشتی‌ها خو می‌گیرد و از پاکی‌ها و نیکی‌ها بیگانه می‌شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می‌گردد، در برابر خداوندی که آفریننده عالم هستی است سر تعظیم فرود نمی‌آورد، اما در برابر قطعه سنگ و چوبی که خود ساخته و یا انسان و موجوداتی همانند خود زانو می‌زند و تعظیم می‌کند.

شبهه این معنی در آیه ۴۶ سوره اسراء نیز آمده: **وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا** هنگامی که پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد می‌کنی فرار می‌کنند! پیامبر بزرگ خدا نوح از دست اینگونه کج‌اندیشان به خدا شکایت می‌کند و می‌گوید: **وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا** خداوند! هر زمان آنها را دعوت کردم تا به درگاه تو آیند، و آن‌ها را بیامرزی، انگشت در گوش‌ها گذاردند و لباس بر سر و صورت خود پوشیدند تا صدای مرا نشنوند، و در مسیر گمراهی اصرار ورزیدند و استکبار کردند! (نوح/۷).

آری چنین است حال متعصبان لجوج و جاهلان مغرور. ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه بدبختی این گروه دو چیز بوده است: انکار اصل توحید و عدم ایمان به آخرت.

نقطه مقابل آنها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان مجذوب نام مقدسش می‌شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه او کنند، نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر، و تمام قلبشان را روشن می‌سازد، نه تنها نام او که

نام هر چه ارتباط و پیوندی با او دارد برای آنان سرورآفرین است. نباید تصور کرد که این صفت مخصوص مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، در هر عصر و زمان منحرفان تاریک دلی هستند که از شنیدن نام دشمنان خدا و مکتب‌های الحادی و پیروزی ستمگران خوشحال می‌شوند اما نام نیکان و پاکان و برنامه‌ها و پیروزی هایشان برای آنان دردآور است،

لذا در بعضی از روایات این آیه تفسیر به کسانی شده که از شنیدن فضائل اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا پیروی از مکتبشان ناراحت می‌شوند.

گرچه مخاطبان این آیه کسانی هستند که به آخرت ایمان ندارند، اما در میان مسلمین نیز افرادی هستند که از اسلام ناب نگرانی و تنفر دارند، همین که می‌گوییم: «قصاص، قانون الهی است» چهره‌شان درهم می‌شود، ولی همین که می‌گوییم: «حقوق بین الملل» لبخند می‌زنند.

هرگاه به نماز می‌ایستد که تنها مخاطبش خداست؛ روح او متنفر است، ولی هرگاه سخنرانی می‌کند که مخاطبش غیر خداست با تمام توجه و نشاط سخن می‌گوید. در (۴۶ اسراء)

نیز مشابه این آیه: **وَإِذَا ذُكِّرَتْ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا** هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند. مقدار باور و ایمان خود را نسبت به آخرت، از طریق تنفر یا توجه خود نسبت به احکام خداوند بیازماییم. میان توحید و معاد رابطه‌ی تنگاتنگی است. ذکر خدا که مایه‌ی آرامش دل‌هاست، برای گروهی مایه‌ی آزار و اذیت است.

۳۴. قلب پوشیده شده ♥

آن دلی که با اصرار بر کفر ورزیدن، با پوششی احاطه شده است. وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (انعام / ۴۶)

بگو ای پیمبر چو یکتا خدا
بگیرد دو چشم و دو گوش شما
به دلهایتان مهر خذلان نهد
چه کسی می تواند که از آن رهد؟
بود غیر ایزد خدایی مگر؟
که آن را دهد باز، بار دگر
بین تا که آیات خود را چسان
بیان می نمایم هر دم عیان
ولی باز از آن بتابند روی
که هستند تیره دل و زشتخوی

وقر، به معنای سنگینی در گوش است. شبیه این آیه در سوره‌های دیگر هم آمده. بیش از هزار بار در قرآن، از توحید یاد شده است، ولی متأسفانه کوردلان از شنیدن آیات توحید و بهره‌گیری از آنها محروم و ناراحتند، اما از شنیدن سخن شرک و یاوه خرسند می‌شوند.

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

امروز نیز هرگاه بحث از توحید می‌شود، بعضی متنفرند، ولی سخن شرقی‌ها و غربی‌ها برایشان جاذبه دارد قرآن چنین گروه‌های گریزان از حق را به الاغ‌هایی

تشبیه کرده که از شیران رم می‌کنند کَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

۱- روح بسته و دلِ مرده، معارف ناب قرآن را نمی‌پذیرد. أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ

۲- شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از آن است. يَفْقَهُوهُ

۳- محروم ماندن از درک معنویات، نوعی قهر الهی است.

۴- یاد غیر خدا کفرست، یاد خدا و غیر خدا شرک، و تنها یاد خدای یکتا توحید است.

۵- توحید در ربوبیت، سخت‌ترین چیز برای مشرکان است. «ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ

وَخَدَهُ وَلَوْ...» انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می‌زند در فاصله

نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب

در آید و بر آن مهر نهد.

امام باقر (علیه السلام): **ما من عبد مؤمن الا و في قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب**

هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه سفید و درخشنده‌ای است

هنگامی که گناهی از او سرزند در میان آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می‌شود،

اگر توبه کند آن سیاهی بر طرف می‌گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده

می‌شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد دیگر صاحب

چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد، و این معنی گفتار خداست **كَلَّا بَلْ**

رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ نه چنین است که آن‌ها گویند، بلکه غلبه کرده

و زنگ نهاده بر قلب‌های ایشان، آنچه بودند که به جا می‌آوردند از آثام و معاصی،

یعنی قلوب ایشان به سبب غلبه خباثت کفر و معاصی زنگ گرفته و تاریک گشته و

بدین سبب معرفت حق و باطل بر ایشان مخفی شده و راه خیر و نصیحت بر دل‌های

آن‌ها بسته شده. این کافران، آن چنان در این کفر، عناد، لجاجت و اعمال بد و

ناشایست فرو رفته اند که حسن تشخیص از آنها سلب شده است و قدرت درک

هیچ گونه واقعیت را ندارند. دیگر مطالب واقعی و حقیقی در دلشان جای نمی‌گیرد.

۳۵. قلب مهر زده ♥

آن دلی است که از تاریخ گذشتگان پند و عبرت نگرفته و غبار و آلودگی بر دلش نشسته است.

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (اعراف ۱۰۱)

چنین است آن شهرها و دیار	خبر داد از آنها ترا کردگار
که بر جمع ایشان ز رب حیات	رسولان رسیدند با بینات
چو تکذیب کردند آن کافران	تمام رسولان و پیغمبران
نبردند راهی بر ایمان طریق	به آیین آن مرسلان صدیق
خدا هم سزاوار آنچه بُود	به دلهایشان مهر خواهد زند

این گونه خداوند بر دل های کافران مهر می زند.

قری در اینجا آبادی‌هایی است که انبیایی همچون حضرت صالح، شعیب، لوط و هود علیهم السلام، برای هدایت مردم مبعوث شده بودند.

- ۱- از تاریخ، آن قسمت که مایه‌ی عبرت است نقل شود. نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا
- ۲- همه‌ی پیامبران، معجزه داشته‌اند و از هیچ برهانی برای هدایت فروگذار نبودند
- ۳- انکار مردم نباید سبب سستی مبلغان دینی شود، چون در طول تاریخ چنین بوده.
- ۴- تعصّب، لجاجت و عناد، ریشه‌ی بی‌ایمانی و کفرست فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا... الْكَافِرِينَ
- ۵- نپذیرفتن دعوت و معجزات انبیا، نشانه‌ی کوردلی و مهرخوردن دل است يَطْبَعُ... قُلُوبِ
- ۶- کفر و لجاجت از سوی مردم، سبب مهرخوردن دل از سوی خدا می‌شود.

حضرت رضا (صلوات الله): اینکه نسبت ختم به خدا داده شده موجب جبر و بی‌عدالتی نیست زیرا اینان خودشان اسباب ختم را فراهم آورده‌اند، اصرار بر کفر و نافرمانی عاقبتش مهر شدن قلب است مانند مسافری که پیوسته بر خلاف جهت مقصود حرکت می‌کند. کفر در انسان، برای روان او، مانند بیماری و مرضی است که اگر چاره نشود، تمام قوای انسانی از کار می‌افتد و سرانجام آن، کوری مطلق دل است که دیگر حق را از باطل نمی‌تواند جدا کند و درست را از نادرست بفهمد.

به بیان روشن‌تر، اگر بیماری کفر چاره نشود، به هلاکت انسان و انسانیت کشیده می‌شود و به جایی می‌رسد که دیگر هیچ‌گونه اندرزی به کارش نمی‌خورد. چنین افرادی که سیاهی، تمام قلب آنان را فراگرفته است، قابل هدایت و راهنمایی نیستند و هشدار پیامبران الهی کوچک‌ترین اثری در هوشیاری و هدایت آنان ندارد.

اصرار آن‌ها بر کفر، قوای ادراکی آنها را از کار انداخته است. آنها، راه‌ها و وسایلی که به وسیله آن می‌توانستند به حق برسند و با آن ارتباط پیدا کنند را در خودشان از بین برده‌اند. از میان رفتن این ابزارهای ارتباطی به دنبال اعمال زشتی است که از طرف آن‌ها صورت گرفته و در پی آن، این مجاری ارتباطی مسدود و بی‌اثر شده.

روایتی از پیامبر اکرم همانا گناهان هر گاه پی در پی بر قلب وارد شوند، آن را قفل می‌کنند و در این هنگام است که ختم و مهر بر قلب از سوی خداوند می‌آید. پس برای قلب راهی برای ایمان و خلاصی از کفر نیست و این همان طبع و ختمی است که خدا اشاره کرده و این چنین است قلبی که خداوند ختم بر آن را توصیف کرد، این قلب به ایمان نمی‌رسد، مگر اینکه ختم قلب شکسته گردد و ختم از قلب جدا گردد

۳۶. قلب پراکنده و پوشالی ♥

دلی که از شدت ترس و از روی نفاق و نادانی متحد نبوده و بر خلاف ظاهر دل هاشان پراکنده است.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (حشر / ۱۴)

یهودان نیابند در کارزار مگر پشت شهری که دارد حصار

و یا پشت دیوارهایی عظیم بجنگند از وحشت و ترس و بیم

گمان می نمایند کاناں به جد بگشتند با یکدیگر متحد

چنین کار باشد بر ایشان چه سخت که از جنگ پوشند بر خویش رخت

که دل‌های ایشان پراکنده است ز بی داندی نیز آکنده است

قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ: آبادی های محکم. مراد دژهای استوار است.

جُدُر: جمع جِدَار، دیوارها.

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و

متفق نیستند. در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین

ترسو و ضعیف می‌باشند.

ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می‌شود،

لذا پایان آیه فرمود: «قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» ولی پی بردن به اینکه تمام قدرت از آن

خداست و ما نباید از انسان‌ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و

عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبل با «قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» پایان یافت.

۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم است « لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً »

۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند

که در این صورت، خطر آنان جدی می‌شود لا يُقَاتِلُونَكُمْ... إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ

۳- اتحادهای صوری که بدون ایمان و گرایش باطنی باشد، ارزشی ندارد تَحَسَّبُهُمْ...

۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، عامل امنیتی نیست. در میان کفار با آن همه

تجهیزات درگیری و ناامنی وجود دارد. «قُرَى مُحَصَّنَةٍ... بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»

۵- تحقیر و تضعیف منافقان و دشمن لازم است قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ... قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی‌عقلی است... قُلُوبُهُمْ شَتَّى... لَا يَعْقِلُونَ

می‌فرماید یهود بنی‌نضیر و منافقان هرگز در فضای باز با شما نمی‌جنگند، بلکه از پس قلعه‌های محکم و دیوارها با شما روبرو می‌شوند و شجاعت و دلاوری‌شان بین خودشان شدید است، اما همین که با شما روبرو می‌گردند، خداوند ربعی در دل هایشان می‌افکند که از شما به سختی می‌ترسند،

ای رسول ما، تو آنها را متحد و متشکل می‌بینی و گمان می‌کنی که با هم اتحاد و الفت دارند، در حالیکه دل هایشان متفرق است و همین امر علت خواری و ذلت آن هاست و پراکندگی آن‌ها بدلیل این است که اینها فاقد تعقل هستند، چون اگر تعقل داشتند متحد گشته و آراء خود را یکی می‌نمودند.

۳۷. دو قلب در یک کالبد ♥♥

در یک دل، دو دوستی متضادّ جمع نمی‌شود (دوستی و پیروی از وحی، و پیروی از کافران) ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (احزاب ۴)

درون دل آدمی کردگار ندادست هرگز دوتا دل قرار

زنان را نمایند مادر خطاب چنین نیست هرگز، نباشد صواب

پسر را که باشد ز دیگر پدر بخوانید بر خویشان چون پسر

بود سخت گفتارتان پوچ و خوار سخن بر حقیقت ز ند کردگار

هدایت نماید شما را به راست که هادی سوی نور، یکتا خداست

این (قرار دادن همسر به منزله‌ی مادر و فرزند خوانده به منزله‌ی فرزند) سخنی است که شما به زبان می‌گویید، و خدا حقّ می‌گوید.

ظهار: یعنی آنکه مردی به همسرش بگوید: تو همچون مادرم بر من حرام هستی. در زمان جاهلیت به عنوان نوعی طلاق رسم بوده، حرام است و کفّاره دارد. قرآن، احساسات و عواطف و گرایش‌های درونی را به قلب انسان نسبت می‌دهد. **قَلْبَيْنِ:** زن هرگاه که باردار شود با خود دو قلب حمل می‌کند؛ و خیلی جالب اینکه چون قلب به مرکز درک احساسات و تعبیر شده، به هنگام شادی و یا ناراحتی و

اضطراب در دوران بارداری بر فرزند داخل رحم هم اثراتی دارد و احساس می کند.

۱- گرایش‌های قلبی و فطری انسان، یک چیز بیشتر نیست و هر چه انسان بر خلاف آن بگوید یا عمل کند، نفاق شخصی اوست نه اراده‌ی الهی.

۲- در یک دل، دو دوستی متضاد جمع نمی شود (دوستی و پیروی از وحی، با پیروی از کافران و منافقان سازگار نیست).

۳- رابطه‌ی پدر و مادر با فرزند، یک رابطه‌ی حقیقی و طبیعی است نه تشریفاتی و قراردادی. (نه همسر، مثل مادر می شود، و نه فرزند خوانده، فرزند می شود. ما جَعَلْ

۴- یکی از وظایف انبیا، زدودن خرافات از جامعه است. ما جَعَلْ ... ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ

۵- معیار حق و باطل، وحی الهی است، نه رسم و رسوم و آداب و عادات اجتماعی

«يَقُولُ الْحَقُّ» حسن بصری گوید: مردی می گفت من دارای نفسی هستم که به من فرمان می دهد و نفسی که مرا باز می دارد و نهی می کند سپس این آیه نازل شد

و درباره این قسمت از آیه وَ مَا جَعَلْ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ این شخص از قریش دارای حافظه ای قوی بود و می گفت: در اندرون من دو قلب وجود دارد که با هر یک از آن دو تعقل میکنم که بالاتر از عقل محمد است و قریش به او ذوالقلبین می گفتند تا این که در جنگ بدر وقتی که مشرکین فرار می کردند او را دیدند در حالی که یک نعلین خود را در دست گرفته و نعلین دیگر در پایش بود فرار می کرد. ابوسفیان در آن حال او را دید از وی پرسید: مردم کجا رفته اند؟ گفت: فرار کرده اند سپس از وی پرسید تو را چه شده است؟ ابومعمر متوجه شد و گفت: من خیال می کردم هر دو نعلین در پای من است در اینجا دروغ بودن او در داشتن دو قلب آشکار گردید.

۳۸. قلب لجوج و تعمدی ♥

و آن دلی است که از روی عمد و با لجاجت در ارتباط با مسئولیتش عمل کند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ
مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ
غَفُوراً رَحِيماً (احزاب/۵)

پس خواننده ها را به وجهی صواب	به نام پدرهایشان کن خطاب
نمایید این کار بی کاستی	که نزدیکتر هست بر راستی
و گر هست گمنام از ایشان پدر	نباشند از مالتان ارث بر
برادر به دینند و یار شما	گنه روی غفلت نباشد خطا
و لیکن چو با علم و مقصود بود	خداوند پرسش بخواهد نمود
که الله باشد غفور و رحیم	جهان را ز لطفش وزیده نسیم

۱- رابطه‌ی نسبی افراد را با پدران واقعی‌شان حفظ کنیم. ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ
(در شناسنامه‌ی افراد باید نام پدرشان باشد.)

۲- با افرادی که پدرشان شناخته شده نیست، محترمانه، عاطفی و برادرانه رفتار
کنیم. «فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» (افرادی در جنگ‌ها اسیر و سپس مسلمان می‌شدند،
ولی مسلمانان پدر آنان را نمی‌شناختند.)

۳- «برادر دینی»، یک اصطلاح قرآنی است. «فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»

۴- برده‌های آزاد شده‌ای را که پدرشان معلوم نیست، دوست و مولی بخوانید.

۵- قصد، نیت و آگاهی، در ارتکاب جرم مؤثر است. «أَخْطَأْتُمْ- تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»

۶- تغییر آگاهانه‌ی شناسنامه‌ها و نسبت‌ها جرم است. «وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»

۷- بحساب نیاوردن گناهان غیرعمد و خطا، برخاسته از آمرزندگی و مهربانی خداست

۳۹. قلب (جان) به لب رسیده ♥

و آن دلی است که از همه طرف در فشار بوده به طوری که جان را به لب رسانده باشد. اذ جاؤکم من فوقکم و من أسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا (احزاب/۱۰)

صف کافران نیز از هر طرف به تیغش شما را گرفتی هدف که چشمانتان گشت حیران و مست بگفتید نزدیک باشد شکست خود از ترس تیغ و سپاه عدو رسیده بدی جانتان تا گلو گمانها نمودید و بردید ظن به آن وعده ایزد خویشتن من فوقکم و من أسفل منکم : کنایه از محاصره از هر سو است.

زاغت الابصار : مراد اختلال پیدا کردن چشمها از شدت خوف و هراس است.
بلغت القلوب الحناجر : دلها به گلوگاهها رسیده بود. معادل فارسی: جانها به لبها رسیده بود (مراد اضطراب دلها).

- ۱- زمانی مزه‌ی الطاف الهی را می‌چشید که صحنه‌های تلخ را نزد خود مجسم کنید
- ۲- مسلمانان باید مراقب تمام مرزهای کشور خود باشند. «فوقکم- أسفل منکم»
- ۳- حالت‌های روحی در جسم اثر می‌گذارد. (ترسیدن سبب می‌شود که چشم و دل کار عادی خود را از دست بدهند، خیره شدن چشم و تند شدن ضربان قلب و....)
- ۴- مؤمن در معرض ابتلا و آزمایش است. جنگ، ترس، وحشت و شرایط سخت، وسیله آزمایش‌اند. «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ...» در سختی‌ها، انسان‌ها شناخته و صف‌ها جدا می‌شوند (در میدان جنگ از حضور روشنفکرانها و منافقان خبری نبود)

۵- استواری انسان، در گرو استواری روحیه‌ی اوست.

۶- اگر روح ضربه ببیند انسان متزلزل می شود. زُلْزِلُوا.....

در روز جنگ احزاب ۴ نفر از جمله عمرو عبود در کنار خندق می گشتند و محل باریکی می جستند که از آن بتوانند عبور کنند و خود را به مسلمانان برسانند تا به محلی رسیدند که اسب هایشان به زحمت از آن عبور دادند و مسلمانان هم ایستاده بودند. عمرو بن عبد ود پیوسته مبارز می طلبید و می گفت بس که هل من مبارز گفتم و جنگجو طلبیدم صدایم گرفت و خسته شدم. در تمام این مدت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خواست به مقابل او برود لیکن رسول خدا اجازه نمی داد چون مبارز طلبیدن عمرو طولانی شد و حضرت علی (علیه السلام) هم اصرار می ورزید، رسول خدا به او فرمود نزدیک من بیا! حضرت علی (علیه السلام) نزدیک رفت و رسول خدا عمامه خود را بر سر او گذاشت و شمشیرش را به او داد و فرمود برو و کارت را انجام بده؛ سپس دعا کرد که خدایا او را یاری کن.

حضرت علی (علیه السلام) به طرف عمرو رفته و جابر بن عبدالله انصاری هم به دنبال او رفت تا ببیند بین آن دو چه می گذرد. امیرالمؤمنین وقتی با وی روبرو شد، فرمود: ای عمرو در زمان جاهلیت می گفתי هر گاه [در جنگ تن به تن] کسی سه درخواست از من داشته باشد، لا اقل یکی از آنها را اجابت می کنم گفت آری. فرمود پس من از تو می خواهم که به لا اله الا الله شهادت دهی و تسلیم امر خدا شوی. عمرو گفت برادرزاده! از این درخواستت صرف نظر کن! فرمود اما اگر قبول می کردی، برایت بهتر بود. گفت: بعدی اش را بگو فرمود از همان راهی که آمده برگرد.

گفت اصلاً! آن وقت زنان قریش چه خواهند گفت؟! بعدی‌اش را بگو فرمود پیاده شو و با من مبارزه کن. عمرو خندید و گفت این حاجتی بود که گمان نمی‌کردم احدی از عرب چنین درخواستی از من بکند؛ اما من دوست ندارم شخص بزرگواری مانند تو را به قتل برسانم در حالی که با پدرت دوست بودم.

علی (علیه السلام) فرمود: لیکن من دوست دارم ترا بکشم؛ اگر مایلی از اسب فرود آی! عمرو پیاده شد.

جابر گوید این دو به هم درآویختند و گرد و غباری بلند شد چنانچه آن‌ها را ندیدم تا این که صدای تکبیر بلند شد و دانستم علی (علیه السلام) او را کشته است.

و اصحاب او برگشتند ولی اسب‌هایشان پایشان لغزید و به خندق افتادند و مسلمانان هم که صدای تکبیر علی را شنیدند نزدیک آمدند تا ببینند چه شده و نوفل را در خندق دیدند که نمی‌توانست بیرون بیاید او را هدف سنگ قرار دادند.

جابر گوید کشتن عمرو به دست حضرت علی (علیه السلام) را تشبیه کردم

به قصه داود و جالوت که خدا در قرآن خبر میدهد «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ» :

آنها را به اذن خدا شکست دادند و داود جالوت را کشت» (بقره/۲۵۱) (الإرشاد فی

معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۰)

۴۰. قلب (جان) به لب رسیده ۲ ♥

و آن دلی که از نزدیک شدن روز قیامت وحشت داشته و جانش به گلو رسد. و

أَنْذِرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (غافر ۱۸)

بترسان بشر را ز روز جزا

تو ای مصطفی ای رسول خدا

ولی خشم خود را برندی فرو

که از ترس جانها رسد بر گلو

شفیعی ندارند در رستخیز

ستم پیشه را نیست یاری و نیز

أَرْفَةُ: نزدیک شونده و از روزِ نزدیک، روز قیامت است. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً

امام کاظم (علیه السلام): هیچ مؤمنی نیست که بعد از گناه ناراحت نشود و اگر ناراحت نشد. مؤمن نیست و شفاعت برای او نیست و او ظالم است.

سپس این آیه ... وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ را تلاوت فرمودند. مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم. مجرم در قیامت، نه می میرد و نه راحت می شود.

در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمی توانند اظهار کنند. مجرم در قیامت تنها است.

(نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه‌ی صاحب نفوذ). ارزش‌ها بر اساس انگیزه‌هاست. يك نگاه با انگیزه‌های متفاوت می‌تواند عبادت باشد و یا خیانت باشد.

۴۱. قلب مؤاخذه شونده ♥

و آن دلی است که از روی قصد و آگاهی سوگند های بیهوده می خورد.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (بقره ۲۲۵)

چو بیهوده سوگند کردید یاد	عقوبت نسازد خدای معاد
ولی آنچه دارید در دل نماند	شما را عقوبت نماید برآن
غفورست بر مردمان کردگار	که بر کار مردم بود بردبار

سوگندهایی که از روی بی توجهی و یا در حال عصبانیت و بدون فکر و اراده و یا پر حرفی و عجله و سبق لسان از انسان سر می زند، ارزش حقوقی ندارد. مسئولیت، تنها در برابر سوگندهایی است که با توجه و در حال عادی، به نام مقدس خداوند برای انجام کار مفید یاد شود.

این قبیل سوگندها شرعاً واجب الاجرا می باشد و شکستن آن حرام می باشد و کفاره آن عبارت است از: اطعام ده فقیر، یا اعطای لباس به آنها، و یا آزاد کردن يك برده و در صورت عدم امکان هیچ يك از اینها، سه روز روزه.

۱. مسئولیت انسان، وابسته به اراده و انتخاب اوست. خداوند لغزشهایی را که در شرائط غیر عادی از انسان صادر شود، می بخشد. «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ»
 ۲. انگیزه و نیت، ملاک ثواب و عقاب است. «كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ»
- یکی از جلوه های حلم و مغفرت الهی، گذشت از خطاهای غیر عمدی انسان است.

۴۲. قلب فاسق ♥

و آن دلی است که به وفا و عهد و ایمان پای بند نباشد. کَیْفَ وَ إِن یُظْهِرُوا عَلَیْکُمْ
لَا یَزُقُّبُوا فِیْکُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً یُرْضُونْکُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
(توبه ۸)

بر آن کس که پیمان شکست ست زود	چگونه توان خود وفادار بود؟
که گر فاتح آیند اندر نبرد	مراعات هرگز نخواهند کرد
نمایند خشنودتان با زبان	به دل‌هایشان هست کینه نهان
بلی اکثر آن کسان فاسقند	سیه کار قلبند و نالایقند

ذِمَّةً : به معنای عهد و پیمانی است که وفای به آن لازم است و اگر نقض شود، مردم، عهدشکن را مَدْمَت می‌کنند. این آیات نیز دلیل فرمان سخت‌گیری نسبت به پیمان شکنان مشرک است.

به صرف اینکه اگر دشمن بر ما غالب شود چنین و چنان خواهد کرد، نمی‌توان به او حمله کرد، وگرنه قصاص قبل از جنایت می‌شود.

۱. عمق کینه‌ی دشمن را هنگام قدرت‌ش باید شناسایی کرد، نه هنگام ضعف .
۲. سکوت و ساده‌اندیشی درباره‌ی دشمنی که اگر چیره شود مراعات هیچ مسأله‌ای را نمی‌کند، گناه است لَا یَزُقُّبُوا فِیْکُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً. مشرکان، نه مراعات مسائل عاطفی و همسایگی را می‌کنند، نه به پیمان‌ها و تعهدات احترام می‌گذارند. ظاهرسازی و بازی‌های سیاسی و تبلیغاتی دشمنان، ما را فریب ندهد. پیمان شکنی، نفاق، تظاهر و سیاست‌بازی، فسق است . تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ

۴۳. قلب نادان ♥

و آن دلی است که چشم و گوش و دارد ولی غفلت داشته و از چارپایان گمراه تر است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف ۱۷۹)

نهادیم بهر جهنم کنار	ز جن و زانس عده ای بشمار
که دل‌هایشان هست بی درک و فهم	ندارند از فکرت و هوش سهم
همه دیده‌ها کور و هم پرده پوش	نه هرگز نیوشند چیزی به گوش
همه لال و کورند و غرق و حل	چو انعام باشند بل هم اضل
که آن مردمان جملگی جاهلند	ز معنای انسانیت غافلند

سؤال: قرآن، در این آیه، آفرینش بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ می‌داند و در آیه‌ای دیگر خلقت جنّ و انس را برای عبادت می‌شمارد، و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ کدام يك صحيح است؟

پاسخ: هدف اصلی آفرینش، خداپرستی و عبودیت است، ولی نتیجه‌ی کار بسیاری از انسان‌ها در اثر عصیان، طغیان و پایداری در کفر و لجابت، دوزخ است، گویا که در اصل برای جهنم خلق شده‌اند.

حرف «لام» در «لِجَهَنَّمَ»، برای بیان عاقبت است، نه هدف. مانند نَجَار که هدف اصلی او از تهیه کردن چوب، ساختن در و پنجره‌های زیباست، ولی کار به سوزاندن چوب‌های بی‌فایده در بخاری می‌انجامد که آن هدف فرعی است.

این مطلب، شبیه این جمله‌ی حضرت علی (علیه السلام) است که می‌فرماید: خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز با صدای بلند می‌گوید: «لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ» بزیاید برای مرگ و بسازید برای خرابی، یعنی پایان تولد، مرگ، آخر ثروت‌اندوزی، فنا و پایان ساختمان ساختمان، خرابی است.

آری، انسان‌هایی که هویت انسانی خود را از دست داده‌اند، جایگاهی جز آتش ندارند، أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا چنان که خود آنان نیز اعتراف می‌کنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تعقل می‌کردند، در جهنم جای نداشتند. قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان، ولی کیفیت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست. انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداهای ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: چرا خداوند تمام بندگانش را مطیع و موحد نیافرید؟

حضرت فرمودند: اگر چنین می‌شد، دیگر ثواب و عقاب معنا نداشت، زیرا آنان مجبور بودند و اختیاری نداشتند، اما خداوند انسان را مختار آفرید و علاوه بر عقل و فطرت، با تعالیم پیامبران و کتب آسمانی مسیر هدایت او را روشن کرد و او را به اطاعت فرمان داد و از نافرمانی نهی کرد تا فرمانبرداران از عاصیان مشخص شوند.

گرچه تمام اسباب طاعت و عصیان را خداوند آفریده، اما به چیزی امر یا نهی نکرده مگر آنکه انسان می‌تواند ضد آن را نیز انجام دهد و مجبور نیست. آری، تکلیف‌پذیری، تنها ارزش و وجه امتیاز انسان از دیگر موجودات است.

۱. جنّ هم مثل انسان، تکلیف و اختیار، کیفر و پاداش دارد. «مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»
۲. ملاک انسانیت، فهم‌پذیرش معارف و تکالیف دینی است، وگرنه اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ
۳. کسی که با وجود توانایی از نعمت‌های الهی درست بهره نبرد، بدتر از موجودی است که اساساً آنها را ندارد. «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»

۴. انسان‌های غافل و بی‌بصیرت، (در بی‌تفاوتی، شکم‌پرستی، شهوت‌رانی، استثمار شدن و محرومیت از لذت معرفت) مانند چهارپایان بلکه بدتر از آن می‌باشند.

۶. انسان‌های بی‌بصیرت، از هدف، خدا، خود، امکانات، آخرت، ذریّه، آیات الهی، قانون خدا، الطاف گذشته و گناهان خویش غافلند. «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

۷. دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها، به خاطر بهره‌نبردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و دل، گرفتار غفلت شده‌اند.
«أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

۴۴. قلب ناآگاه ♥

و آن دلی است بی خبر که تمام وجودش را فرا گرفته است. بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ
مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (مومنون ۶۳)

همانا که کفار بس غافلند به محفوظ لوح خدا جاهلند

به جز این گناهان دگر کارها نمایند آن زشت کردارها

در دو آیهی قبل، درباره‌ی فرزندان مخلص فرمود: هُمْ لَهَا سَابِقُونَ در این آیه،
درباره‌ی گروه منحرف می‌فرماید: هُمْ لَهَا عَامِلُونَ

آری، «هر کس با طینت خود می‌تند» و از کوزه همان برون تراود که در اوست
کلمه‌ی بَلْ در آغاز کلام، برای انتقال مطلب است.

در آیات قبل سخن از نیکان بود، در این آیه سخن از کفار است که عملشان غیر از
عمل آنان است.

کلمه‌ی «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت
همه‌ی وجود آنان را فرا گرفته است.

۱. ابتدا روح منحرف می‌شود، سپس رفتار تغییر می‌کند. قُلُوبُهُمْ- لَهُمْ أَعْمَالٌ

۲. بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. (لَهُمْ أَعْمَالٌ- هُمْ لَهَا عَامِلُونَ)

۳. انسان، ابتدا دست به کار خلاف می‌زند، سپس کار خلاف برای او عادت می‌شود

و او را به خود جذب می‌کند، یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می‌گیرد و پس از
ارتکاب گناه، اسیر آن می‌شود.

۴۵. قلب دورو ♥

و آن دلی است که فقط در زبان است نه در درون

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ...
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده ۴۱)

از آنها که گشتند کافر به دین	الا ای پیمبر نگردی غمین
ولی کفر ورزند اندر نهان	نمایند اظهار دین بر زبان
بگشتند جاسوس، غمگین مباش	تو از آن یهودان که پنهان و فاش
نیامد به پیشت ز نزدیک و دور	به آن ملتی کز عناد و غرور
ز فتنه، رسانند بس حرف خام	به جای سخنهای حقت تمام
پس و پیش کردند آن قوم و کیش	سخنهای حق را ز امیال خویش
رسیدست، گردید مؤمن به دین	بگویند گر حکم قرآن چنین
بجوید بیزاری از آن بیان	وگرنه، گزینید دوری از آن
به فتنه در افکند اندر قضا	بلی آن کسی را که یکتا خدا
رهائیش بخشی از آن بی نیاز	تو هرگز نخواهی توانست باز
نخواهد که گردند پاک از گناه	بلی این کسان را یگانه اله
بر آنها عذابی ست در آخرت	به دنیا ذلیلند اندر صفت

(ای پیامبر!) هر که را خداوند بخواهد آزمایش و رسوایش کند تو هرگز در برابر قهر الهی هیچ کاری نمی‌توانی برایش بکنی. آنان کسانی‌اند که خداوند نخواسته است دل‌هایشان را پاک کند. برای آنان در دنیا ذلت و خواری و برایشان در آخرت، عذابی بزرگ است.

از آیه استفاده می‌شود که علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر اسلام فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری می‌کردند «لَمْ يَأْتُوكَ» و هدفشان این بود که شاید دستورات و احکام اسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده‌اند و سفارش می‌کردند اگر گفتار پیامبر مطابق حرف ما بود، بپذیرید وگرنه رها کنید.

منافقان و هیئت اعزامی نزد حضرت آمدند و با دقت گوش می‌دادند تا بر سخنان حضرت، دروغ و شایعه ببندند.

۱. انبیا نسبت به گمراهان دلسوزند. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ»

۲. کفر، میدانی دارد که گروهی در آن به سرعت پیش می‌روند و هر لحظه به

کفرشان اضافه می‌شود. «يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»

۳. دشمنان، در کفر و نفاق شتاب دارند، چرا مسلمانان در راه حق باید سستی

کنند؟ نفاق، مایه‌ی افزایش کفر است.

۴. ایمان، با پذیرش قلبی است، نه اظهار زبانی.

۵. ایمانی ارزش دارد که در قلب، راسخ باشد. ۷. قلب، مرکز ایمان است.
۶. منافقان و یهودیان، در کنار هم يك هدف را تعقیب می کنند .
۷. گوش دادن مهم نیست، انگیزه‌ی آن مهم است. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ»
۸. کفار، عوامل نفوذی و جاسوس در میان مسلمانان دارند، مبلغان دینی نباید همه‌ی شنوندگان را خوش نیت بپندارند. «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ»
۹. تحریف، خیانت فرهنگی یهود است. «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ»
۱۰. گزارشگری دور از تقوا، یکی از شغل‌های خطرناك است. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ...»
۱۱. کلمات آسمانی هر يك جایگاه مخصوص دارد. «مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»
۱۲. ما باید تسلیم اوامر خدا باشیم، نه احکام الهی مطابق خواسته‌های ما باشد.
۱۳. گناه، انسان را از لیاقت برای هدایت می اندازد. «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ»
۱۴. منافقان، از شفاعت پیامبر محرومند. «فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا»
۱۵. حتی رسول الله برای متعصبان لجوج و هوسباز، نقشی ندارد. «فَلَنْ تَمْلِكَ»
۱۶. قهر الهی به دنبال سوء رفتار و اعمال بد انسان است. «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهَّرَ»
۱۷. قلب سرسخت و لجوج، از دریافت الطاف حق محروم است.

۴۶. قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) ♥

و آن قلب نازنین و روح پیامبر که خدا قرآن را بر وجودش فرو فرستاده است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (بقره ۹۷)

به آنان بگو ای رسول جلیل	چو دشمن بگشتند با جبرئیل
هرآن کس که با آن ملک شد عدو	شده خصم یکتا خدا نیز او
از آن رو که او خود به امر خدا	به فرمان و دستور آن کبریا
به قلبت رسانید آیات او	که تصدیق کرده کتب را نکو
دهد مژده بر مؤمنان خدا	هدایت نماید به راهی سزا

(یکی از علمای یهود) به پیامبر، نام فرشته وحی تو چیست؟ حضرت فرمودند: جبرئیل. گفت: اگر میکائیل بود ما به تو ایمان می آوردیم، چون جبرئیل، دستورات مشکلی مثل جهاد می آورد، ولی دستورات میکائیل ساده و راحت است.

دامنه‌ی خیال‌پردازی و لجاجت انسان تا آنجا گسترده می‌شود که به جهان فرشتگان نیز سرایت می‌کند.

خدا ضمن محکوم کردن تصورات بنی اسرائیل، از جبرئیل تجلیل کرده که بدون اذن ما کاری نمی‌کند و در رسالت خود، امین و رابط بین ما و پیامبر است.

۴۷. قلب مضطرب ♥

و آن دلی است با آن که در دنیا آرامش و در عین حال غافل است، در آخرت مضطرب است

وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا . وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا . وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا . فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا . فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا . تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ . قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (نازعات ۸) سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می‌گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می‌گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام فرمان الهی) به سرعت شناورند. و (در انجام مأموریت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند روزی که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه درآورد. و به دنبال آن لرزه دیگری واقع شود. در آن روز، دل‌هایی ترسان و لرزان است. و چشم‌ها (از ترس) فرو افتاده. (آنان که در دنیا) می‌گویند: آیا (پس از مرگ) ما به زندگی نخستین بازگردانده می‌شویم؟ آنگاه که استخوان‌هایی پوسیده شدیم؟ (با خود) گویند: در این صورت، این بازگشتی زیانبارست. جز این نیست که آن بازگشت، با يك صيحه عظيم است. که ناگهان همگی در صحرای محشر حاضر شوند.

همه قلبها اندر آن سخت روز به وحشت درافتند در تاب و سوز

سوگند ها برای چیست؟ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ . تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ آن روز که لرزنده بلرزد، و از پی آن لرزه‌ای [دگر] افتد، سوگند به آن گروه‌های پنجگانه فرشتگان روز رستاخیز و زندگی پس از مرگ حق است، و بدون شک روزی رخ خواهد داد.

راجفة به معنای اضطراب و لرزه شدید است. اراجیف به کلمات فتنه‌انگیز که مایه اضطراب باشد گفته می‌شود. واجفة به حرکت یا اضطراب شدید و سریع گفته می‌شود و خاشعة به کسی گویند که سر به زیر انداخته و به زمین چشم دوخته است. دل هابی که در دنیا از خوف خدا لرزان باشد وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ در آخرت در امان است فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و دل هابی که در دنیا آرامش غافلانه دارند، آنجا مضطربند. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ

زلزله‌های قیامت در یک دگرگونی نظام طبیعت از مقدمات رستاخیز است.

در قیامت همه نگران نیستند، بعضی دل‌ها دلهره مرحله نیست، پی‌درپی هستند.

ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرار است. گروهی از مردم، با طرح دارند.

سؤالات تکراری، وقوع قیامت را انکار می‌کنند یَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ ؟

ممکن است پنج صفتی که در این آیات آمده، برای پنج گروه فرشته باشد و ممکن

است برای یک گروه باشد، به این معنا که به محض صدور فرمان از جا کنده و با

نشاط پیگیری و با سرعت حرکت می‌کنند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند تا فرمان را

مدبرانه انجام دهند.

۱ - دگرگونی نظام طبیعت از مقدمات رستاخیز است. «تَرَجُفُ الرَّاجِفَةُ»

۲ - زلزله‌های قیامت در یک مرحله نیست، پی‌درپی هستند. «الرَّاجِفَةُ ... الرَّادِفَةُ»

۳ - در قیامت همه نگران نیستند، بعضی دل‌ها دلهره دارند. «قُلُوبٌ»

۴ - ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرار است. «قُلُوبٌ ... وَاجِفَةٌ، أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ»

۵ - گروهی از مردم، با طرح سؤالات تکراری، وقوع قیامت را انکار می‌کنند

۴۸. قلب با حسرت ♥

و آن دلی است که در کفار (و منافقان) مایه‌ی حسرت و از (رسیدن به هدفشان) قرار دهد. **یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** (آل عمران ۱۵۶)

الا مؤمنان ای گروه سعید

نباشید چون کافران پلید

همان کافرانی که با خویشان

بگفتند این گفته‌ها و سخن

که اخوان و خویشان ما خود اگر

نرفته بودندی به جنگ و سفر

نگردیده بودند اکنون هلاک

نخوابیده بودند در زیر خاک

چنین آرزوهای خام و تباه

کند حسرت قلب آنها اله

خداوند باشد، که بخشد حیات

هرآنگاه خواهد بیارد ممات

به هرچه نماید باشد بصیر

بداند همه رازهای ضمیر

۱. دشمن پس از پایان جنگ، دست به شایعات دلسرد کننده می‌زند. لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا اگر مجاهدان نزد ما می‌ماندند کشته نمی‌شدند.

۲. دشمن در لباس دلسوزی و حسرت، سمپاشی می‌کند. لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا

۳. کسی که زندگی مادی هدف اوست، مرگ و شهادت را خسارت می‌داند ماماتوا و ماقتلوا

۴. مرگ و حیات، از مقدرات الهی است، نه آنکه مربوط به جنگ و سفر باشد

۵. تقویت ایمان به مقدرات الهی، موجب استقامت و حضور در میادین جهاد و برطرف شدن ترس و هراس می‌شود.

۴۹. قلب با توقع ♥

و آن دلی است که مشابه گذشتگان، توقعات بی جایی در سر دارد.

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (بقره ۱۱۸)

بگویند این جاهلان خود چرا نگفته است با ما سخن کبریا؟

نیاید چرا سوی ما هیچگاه یکی معجزه از یگانه اله

به نادانی و جهل هم پیش از این کسانی بگفتند قوی چنین

که دل‌هایشان هست بر هم شبیه به نادانی و جهل، قوم سفیه

به قومی که دارند بر ما یقین بگفتیم آیات خود را مبین

باز هم تقاضای نابجا از سوی گروهی ناآگاه که در برابر دعوت پیامبر چنین می‌گویند:
چرا خداوند مستقیماً با خود ما سخن نمی‌گوید؟ قرآن برای جلوگیری از اثرات
نادرست احتمالی این‌گونه سخن‌های یاوه و بی‌جا بر سایر مسلمانان و دلداری به
رسول خدا، سؤال و خواست آن‌ها را خیلی عادی تلقی می‌کند که این سؤالات حرف
تازه‌ای نیست و کفار قبل از اینها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجا را داشته‌اند.
طرز تفکر هر دو گروه به یکدیگر شباهت دارد، ولی ما برای اینگونه درخواست‌ها
اعتبار و ارزشی قائل نیستیم. چرا که آیات خودمان را به قدر کفایت برای طالبان
حقیقت بیان کرده‌ایم. توقعات نابجا، یا به خاطر روحیه استکبار و خود برتر بینی
است و یا به خاطر جهل و نادانی. آنکه جاهل است، نمی‌داند نزول فرشته وحی بر
هر دلی ممکن نیست و حکیم، شریّت زلال و گوارا را در هر ظرفی نمی‌ریزد.

۵۰. قلب منافقان ♥

و آن دلی است هراسان از این که درونش هویدا شود. **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ**

دورویان بترسند ز آن روزگار توبه ۶۴ که آید یکی سوره از کردگار

که رازی که کردند در دل نهان کند آشکار و بسازد عیان

به آنها بگو ای پیامبر کنون تمسخر نماید ای قوم دون

از آنچه بترسید، روزی خدا شما را بدان می کند مبتلا

شان نزول: گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در بازگشت از جنگ تبوک در گردنه‌ای رم دهند تا پیامبرکشته شود. رسول خدا از تصمیم آنان از طریق وحی با خبر شد. در حالی که عمّار و حذیفه از جلو و پشت سر حضرت مراقب بودند، به گردنه رسیدند و منافقان حمله کردند. پیامبر آنان را شناخت و نامشان را به حذیفه گفت. او پرسید: چرا فرمان قتلشان را نمی‌دهی؟ فرمود: نمی‌خواهم بگویند که چون به قدرت رسید، آنان را کشت. منافقان از روی استهزا می‌گفتند: او می‌خواهد کاخ‌های شام را تسخیر کند! این آیه نازل شد و

۱. منافق، هر لحظه از افشا شدن چهره‌اش نگران است. **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ** .

۲. منافقان می‌دانستند که خداوند بر کارشان آگاه است و پیامبر حق است و با خدا رابطه دارد، به همین دلیل نگران نزول سوره‌ای و افشا شدن خود بودند. **يَحْذَرُ** .

۳. آیات قرآن بر اساس نیازها و به تدریج نازل می‌شده است

ویژگی های قلب مؤمن و کافر

قلب مؤمن

قلب کافر

۱. حیات. أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ ۱. مرض. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
۲. شفا. وَ يَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ۲. قساوت. جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
۳. طهارت. اِمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۳. عدم پذیرش. أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
۴. سعه صدر. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۴. مهرخوردن. طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۵. هدایت. مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ۵. احاطه ظلمت. رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۶. ایمان. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ۶. حجاب. جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
۷. سکینه. السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ۷. قفل شدن. أَمَّ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا
۸. الفت. وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۸. سختی. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
۹. نفهمی. صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۹. اطمینان. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِالْقُرْآنِ

نکته ی پایانی:

«قلب مومن و قلب کافر»

قلب مؤمن، پاک است، و به خواست خدا، تطهیر شده «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (حجرات/۳)، ولی قلب کافر، مدام، گیر می دهد و انکار می کند، و از سر ناپاکی، دنیا را نیز ناپاک و دروغ می انگارد. «أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف/۵)

قلب مؤمن زنده است «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (انعام/۱۲۲)، ولی قلب کافر از فرط ناراستی و تناقض، خوب کار نمی‌کند و به صاحب خود راست نمی‌گوید «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (بقره/۱۰)

قلب مؤمن، با صبر و حوصله و مستظهر به سعه صدر است «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه/۲۵)، اما قلب کافر، مهر خورده است و انگار سخن حق دیگران را نمی‌شنود طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (توبه/۹۳، نحل/۱۰۸، محمد/۱۶)

قلب مؤمن، اول حق را دیده است و دنیا را به عینک حق می‌بیند و خلاصه، ایمان دارد «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (مجادله/۲۲)،

ولی قلب کافر گرفتار حجاب‌های ریز و درشت است «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» (انعام/۲۵، کهف/۵۷) قلب مؤمن را خدا به راه راست هدایت می‌کند «مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (تغابن/۱۱)، ولی ظلمت، به قلب کافر مسلط گردیده است «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (مطففین/۴)

بر قلب مؤمن، آرامش و سکون و سکینه مستولی گشته است السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ (فتح/۴)، و قلب کافر قفل شده و کوشش روانشناسان و روانپزشکان نیز برای تسکین آن فایده‌ای ندارد «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/۲۴)

قلب مؤمن متحد با قلوب دیگر مؤمنان است «وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال/۶۳)، ولی قلب کافران گرفتار تفرقه و بی‌اعتمادی و زوال سرمایه اجتماعی است «تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره/۷)

قلب مؤمن، به آنچه باید نظر کند، نظر کرده است. آن را به عین‌الیقین زیارت کرده، و با حق‌الیقین به آن اطمینان یافته است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)، ولی قلب کافر را انگار برگردانده‌اند. روشنفکر است. خیلی چیزها را می‌فهمد. ولی آن چیز را که باید بفهمد، نمی‌فهمد.

اینکه او مرکز دنیا نیست. عالم، خدایی دارد و روشنفکر باید روی خود را به سوی او کند و از دیگران روی بگرداند. این را نمی‌فهمد و در عذاب است که چرا دنیا به کام او نمی‌گردد صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَ (توبه/۱۲۷)

فی‌الجملة، قلب مؤمن، آکنده از شفا و سلامت است وَ يَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ (توبه/۱۴) و قلب کافر، گرفتار قساوت و دیرباوری جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ مُّؤْمِنِينَ قَاسِيَةً (مائده/۱۳)

منابع : نکته‌ها و پیام‌های آیات : تفسیر نور (قرائتی)

تفسیر نمونه (آیت‌الله مکارم) تفسیر المیزان (علامه طباطبایی)

تفاسیر روایی از معصومین (علیهم‌السلام)

قرآن ترجمه به نظم امید مجد

و برداشت‌های نویسنده